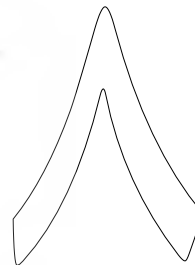


درآمدی بر نظریه پردازیه دینی روابط بین الملل



مجتبی عبدخدائی*
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* مجتبی عبدخدائی استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی
می باشد.

abdkhodaei.mojtaba@gmail.com

تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۶/۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۲/۱۰

فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۱، صص ۲۷۶-۲۳۵.

چکیده

اهمیت تدوین نظریه دینی روابط بین‌الملل، این سؤال را فرارو نهاده است که چگونه می‌توان بر مبنای منابع معتبر و روش علمی مقبول اندیشمندان دینی، به نظریه‌ای منسجم دست یافت؛ به گونه‌ای که انتظارات جامعه علمی روابط بین‌الملل را نیز پاسخگو باشد؟ با این وجود، نفوذ تفکر دین‌گریز در این قلمرو علمی و ابهامات ناشی از مفهوم و جایگاه علمی تئوری دینی بر این مباحث سایه افکنده است. نوشتار حاضر به عنوان مدخلی بر نظریه‌پردازی دینی روابط بین‌الملل تلاش می‌نماید تا دو سؤال اساسی را بررسی نماید. نخست آنکه چرا نمی‌توان در فهم و تبیین مناسبات بین‌الملل به نظریه‌های موجود این علم اکتفا نمود؟ دیگر آنکه نظریه دینی روابط بین‌الملل از چه ماهیت دیسیپلینی برخوردار است؟ از این رهگذر با تفکیک میان نظریه‌پردازی و امکان‌سنجی آن در حوزه تئوری دینی روابط بین‌الملل، اهمیت و ضرورت دو سطح از فعالیت را تبیین نموده و با تشریح جغرافیای بحث، درصدد است تا جایگاه این نوع نظریه‌پردازی در مباحث علوم اجتماعی و نسبت آن با دیگر دانش‌های این حوزه و سایر دانش‌های اسلامی، و ماهیت دیسیپلینی نظریه دینی روابط بین‌الملل را تشریح نماید. واژه‌های کلیدی: نظریه دینی، نظریه‌پردازی، نظریه‌های روابط بین‌الملل، الهیات اجتماعی،

علم دینی

مقدمه

نقش فزاینده جنبش‌های دینی در تحولات چند دهه اخیر عرصه بین‌الملل، همزمان با اهمیت یافتن ابعاد فرانظری در مناظره چهارم روابط بین‌الملل و لزوم توجه به رهیافت‌های جدید در فهم و تبیین پدیده‌های بین‌المللی، اندیشمندان را به بررسی ظرفیت‌های قدرت اجتماعی و نفوذ انگاره‌ای مؤلفه «دین» در مطالعات بین‌الملل واداشته است. با این وجود، از یک سو هیچکدام از سنت‌های نظری رایج در روابط بین‌الملل تمایلی به تحلیل دین و آموزه‌های آن به عنوان مولفه‌ای اساسی از خود بروز نداده‌اند (Snyder, July 2009) و از سوی دیگر، مطالعات محققانی که به تئوری دینی روابط بین‌الملل علاقمندند، در سایه ابهاماتی ناشی از مفهوم تئوری پردازی دینی و جایگاه این نوع از عملیات فکری در دانش متعارف، باقی مانده است. این نوشتار به عنوان مدخلی بر نظریه پردازی دینی در روابط بین‌الملل، تلاش می‌نماید تا دو سؤال اساسی در این زمینه را بررسی کند؛ نخست آنکه چرا باید از نظریه‌های موجود در روابط بین‌الملل عبور کرد و در این عبور چه سطحی از فعالیت علمی مد نظر است؟ و دوم آنکه ماهیت نظریه دینی روابط بین‌الملل چیست؟

هدف این مقاله در پاسخ به سؤال نخست، بیش از آنکه ناظر به اثبات ناکارآمدی یا رد نظریه‌های جاری روابط بین‌الملل باشد (Buzan, 2010)، تجزیه و تحلیل دو موضوع اساسی است: نخست آنکه بخش قابل توجهی از تحولات اخیر عرصه بین‌الملل ارتباط نزدیک با بازگشت مستقیم و یا غیرمستقیم دین به عرصه مناسبات و سیاست بین‌الملل دارد. از سوی دیگر، تئوری‌های موجود روابط بین‌الملل نه تنها امعان نظری به فهم این تحولات ندارند، بلکه از تبیین آن نیز قاصرند. این نوشتار با مروری بر تحولات نظری مطالعات روابط بین‌الملل، به

تعارضات چشمگیر در عرصه نظریه‌پردازی این حوزه پرداخته و این باور را تقویت می‌سازد که تعارضات مذکور نمایانگر آن است که هیچکدام از رهیافت‌های موجود، در تصلب خود، به تنهایی قادر به تحلیل پیچیدگی‌های سیاست جهانی معاصر نمی‌باشند. بر این اساس، در شناخت مناسبات جدید بین‌الملل نوعی دیگر از پرتوافکنی، به‌عنوان وظیفه اصلی نظریه‌پردازی، به این قلمرو برای فهم و تبیین این مناسبات ضروری است.

بررسی پرسش دوم براساس این باور است که قسمت عمده‌ای از نزاع بر سر امکان تئوری دینی روابط بین‌الملل، ریشه یافته از ابهام در مفاهیم و خلط جایگاه مباحث و عدم شناخت نسبت این‌گونه از تئوری‌پردازی با نظریه‌های علمی متعارف و حوزه‌های دانش است. از این‌رو تعیین مقصود دقیق از تئوری دینی و شناخت ماهیت و جایگاه دیسیپلینی این نوع نظریه، در اینکه نزاع بر سر موضوع واحد رخ دهد، حائز اهمیت است.

۱. عبور از نظریه‌های روابط بین‌الملل

چرا باید از نظریه کنونی روابط بین‌الملل فراتر رفت؟ ابعاد این عبور چیست؟ آنچه ضرورت نظریه دینی روابط بین‌الملل را ایجاد می‌کند کدام است؟ برای پاسخ به سئوالاتی از این قبیل، مروری کوتاه بر روند نظریه‌های روابط بین‌الملل قابل توجه است. روابط بین‌الملل به‌عنوان گرایش (دیسیپلین) علمی با مباحث جنگ و اتحاد آغاز شد. تبیین علل جنگ و صلح، روش‌های شکل‌گیری همکاری و اتحاد، امنیت و مطالعه ماهیت نظم و نظام بین‌الملل از موضوعات مسئله‌ساز طی بیش از نیم قرن تلاش در عرصه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل بوده است. آغاز جنگ جهانی دوم، شکست جامعه ملل و فروپاشی رؤیاهای ایده‌آلیستی، سیاستمداران و محققان را به این باور رساند که معادلات رفتاری در سیاست بین‌الملل و عرصه منازعه و همکاری، پیچیده‌تر از آن است که با توصیه‌های اخلاقی، نصیحت‌های خوش‌باورانه و یا تجویزهای صرف، مدیریت شود. باور مذکور، اندیشمندان این حوزه نوپا را به تلاش در جهت فهم قواعد رفتاری کنشگران این عرصه، ساختارهای حاکم بر روابط و در نهایت علل منازعه و چگونگی شکل‌گیری اتحادها، عوامل ثبات یا تغییر

سیستم و سئوالاتی از این دست واداشت.

در این مسیر سنت پژوهشی رئالیسم، تحلیل خود را حول محور قدرت به عنوان عامل تعیین کننده در منازعه و ثبات شکل بخشید. در گام نخست و در قالب کلاسیک آن، تحلیل خود از رفتار دولت‌ها و منازعه را بر مبنای طبیعت و سرشت آدمی و تمایل وی بر سلطه بنیان نهاد و به تناسب رویکرد خویش، سیاست چندقطبی، توازن قوای کلاسیک را برای مهار منازعه ستود (Morgenthau, 1948, 1951). نگاه رئالیسم با انتقادات فراملی‌گرایان مواجه شد. آنان با به رخ کشیدن وابستگی متقابل روزافزون، اهمیت بازیگران جدید و محدودیت دولت‌ها را یادآور شدند. کوئن و نای، مدل وابستگی متقابل پیچیده را جایگزینی بر ناتوانی تحلیل زنجیره تعاملات دولت‌ها در مدل دولت محور بیان نمودند (Robert O. Keohane with Joseph S. Nye, 1977, Keohane, 1984). رئالیسم ساختاری در مقابله با بحران رئالیسم ناشی از وابستگی متقابل، با تغییر در سطح تحلیل از سوی کنت والتز ارائه شد و به تاثیرات عمیق ساختار بر فرایند رفتاری دولت‌ها متمرکز گردید. وی تحول خود در رشته روابط بین‌الملل را با نشان دادن این واقعیت بنیان نهاد که بخش اعظم کنش‌ها و واکنش‌های دولت‌ها و پیامدهای آن را می‌توان توسط نیروهای کلان، و نه در سطح دولت‌ها، و به وسیله سیستم توازن قدرت میان دولت‌های مسلط توضیح داد (Waltz, 1979). رابرت گیلپین به مسئله تغییر در نظام بین‌الملل توجه نمود و با بهره‌گیری از نظریه ثبات هژمونیک که پیش از آن افرادی چون مدلسکی، ارگانسکی و کوگلار عرضه کرده بودند، به این مدعا پرداخت که نظم رفتاری در عرصه بین‌الملل، ناشی از حضور و سیطره یک قدرت برتر است و نه برخاسته از توازن قدرت میان قدرت‌های بزرگ. از این رو تغییر و انتقال نظم در سایه جنگ هژمونیک رخ خواهد داد (Gilpin, 1987). رابرت کوئن با پذیرش همکاری گسترده بین‌المللی، تلاش کرد تا با گذر از برخی آموزه‌های اصلی رئالیسم و بهره‌گیری از نظریه رژیم‌های بین‌المللی، از یکسو به نجات هسته اصلی رئالیسم اقدام ورزد و از سوی دیگر، روند همکاری‌های بین‌المللی را توضیح دهد. در گام بعد گریکو و کراسنر در برابر نهادگرایان نئولیبرال که عرصه همکاری را بر مبنای منافع مشترک تعریف نموده و آن را مبنای تحلیل رفتاری قرار می‌دادند، به تبیین منافع نسبی پرداختند و آن را

همراه با امکان فریب و تقلب، به عنوان دو مانع اصلی بر همکاری بین‌المللی معرفی نمودند (Krasner, 1982: 355-68). جرویس و والت، نظریه تهاجم - دفاع را بر آن افزودند و رئالیسم تدافعی را شکل بخشیدند و امنیت و بقا را انگیزه اصلی منازعه یا پرهیز از آن دانسته و تشکیل اتحادهای موازنه ساز برای تقویت تدافع را حائز اهمیت دانستند (Walt, December: 1997). اسنایدر با این پیش فرض که دولت‌ها هزینه گسترش ارضی را از منافع آن بیشتر دانسته، از این رو به سادگی اقدام به تجاوز نمی‌کنند، بر اهمیت تحلیل ابعاد مبالغه‌آمیز داخلی نسبت به تهدید بیرونی و یا عواملی چون نظامی‌گرایی، ملی‌گرایی افراطی یا سایر عوامل درونی به عنوان عوامل شکل دهنده به منازعات توجه نمود. در مقابل، رئالیست‌های تهاجمی بر انگیزه دولت در افزایش قدرت در نظام آنارشیک تاکید نموده و حس قدرت افزائی بی‌حد دولت‌ها را مورد تحلیل قرار دادند و اینکه هیچ دولتی نمی‌تواند در نظر بگیرد که کدام دولت در چه زمانی تجدید نظرطلب خواهد شد (Mearsheimer, 2001).

سنت پژوهشی لیبرالیسم تحلیل خود را بر محور همکاری عرضه داشت. لیبرالیست‌های اولیه هرگونه مداخله دولت‌ها و برهم زدن نظم طبیعی انسانی را علت منازعه دانسته و گسترش آزادی فردی و تجارت آزاد را راه حلی بر این مشکل دانستند. بین‌الملل‌گرایان لیبرال، بر معرفی دولت‌مردان غیردمکرات و سیاست‌های منسوخ مانند توازن قوا به عنوان علت منازعه اصرار ورزیدند. ایده‌آلیست‌ها آزادی دولت‌ها را نه به عنوان راه حل بلکه بخشی از مشکل روابط بین‌الملل ابراز داشته و تقویت صلح را در گروه تعریف دولت‌ها به عنوان بخشی از سازمان‌های بین‌المللی و متعهد ساختن آنان به قوانین و هنجارهای بین‌المللی دانستند. نئولیبرال‌های نهادگرا تقلب را بزرگ‌ترین مشکل در دستیابی به همکاری بیان کردند و نهادها و رژیم‌های بین‌المللی را نیرویی مهم در تسهیل همکاری و فائق آمدن بر این مشکل معرفی کردند. نگرش صلح دموکراتیک، ابعاد سیاسی لیبرالیسم را راهی برای همکاری و کاهش منازعه دانسته و بر ترویج دموکراسی و جدایی حوزه خصوصی و عمومی اصرار ورزید؛ در حالی که نگرش‌های اقتصادی لیبرال بر جهانی شدن اقتصاد، رفاه اجتماعی، شبکه‌های ارتباطات اقتصادی و اجتماعی که در پرتو توسعه تکنولوژی فراهم آمده تاکید می‌ورزید. علاوه بر تمامی

نگرش‌های فوق، امثال جرویس بر بعد روانشناسانه اجتماعی و شناختی و یا گراهام آلیسون بر تبیین فرایند تصمیم‌گیری در تحلیل فرایندهای رفتاری عرصه بین‌الملل متمرکز نمودند (Jervis, 1976, Allison, 1971).

مارکسیست‌ها تبیین متمایزی از علت ستیز بین‌الملل ارائه نموده و ابراز داشتند که ذات سرمایه داری برای کسب سود و انتقال سرمایه بیشتر، جنگ طلب است. نگاه نئومارکسیستی نظریات وابستگی، فرایند تقسیم نقشی را مورد توجه قرار داد که میان کشورهای سرمایه داری و کم‌تر توسعه یافته تعریف شده و منجر به سلطه روزافزون سرمایه داری شده و گسترش بی‌عدالتی را اجتناب ناپذیر می‌سازد. کاکس بحران نظریه روابط بین‌الملل را در چهارچوب بحران نظم سرمایه‌داری جهانی و با بهره‌گیری از ایده هژمونی بررسی کرد و میزان توانمندی نیروی مسلط اجتماعی و اقتصادی در فرایند تولید نظم هژمونیک، متقاعد ساختن دیگران و ایجادگفتمان‌های حقیقت و مکانیسم‌های شکل بخشی و تولید ارزش‌های متناسب با آن را مهم‌ترین عامل ثبات یا بحران دانست. همداستان با این دیدگاه، نظریه انتقادی با تأکید بر رابطه دانش و قدرت، ویژگی هنجاری به خود گرفته و بر بعد رهائی بخش بودن نظریات تأکید ورزید (Cox, 1981: 125-126). پس‌اساختارگرائی، بحران نظریه روابط بین‌الملل را در بحران مولفه‌های مدرنیسم اعم از مبانی معرفت‌شناسانه و هستی‌شناسانه آن ارزیابی کرده و نفوذ بلکه سیطره آن بر نظریه‌ها را مانع از فهم درست عرصه بین‌الملل دانست (James Der Derian and Michael Shapiro (eds), 1989). سازه‌انگاری بر اهمیت انگاره‌ها در تحلیل سیاست بین‌الملل و برساختگی هویت و منافع دولت‌ها در فرایندهای اجتماعی و تاریخی، تأکید ورزید و ناتوانی نگرش‌های رئالیسم و لیبرالیسم با تمامی اقسام آن در تبیین جنگ سرد را به رخ آنان کشیده و مدعی شد که بی‌توجهی سنت‌های غالب به شکل‌بخشی ساخت اجتماعی اندیشه‌ها و تفسیرها و تأثیر آن در هویت‌ها و فرایندها، نقصان تحلیلی را به همراه آورده است (Onuf, 1989). از نگاه آنان جنگ سرد پایان یافت، زیرا اندیشه گورباچف از امنیت مشترک، و چگونگی رابطه دو ابرقدرت برداشتی متفاوت بود (ونت، ۱۳۸۴: ۵۴۶). در این برداشت، درک دولت از روابط بین‌الملل وابسته به فرهنگ نظام دولت‌ها است؛ بر این اساس، نقطه عزیمت خود را بر شناخت فرهنگ نظام بین‌الملل متمرکز ساختند.

لیکن تحولات فکری فوق بدین جا خاتمه نیافت. سیر فراز و نشیب در مباحث فلسفه علم و به چالش کشیده شدن ابطال‌گرایی با تز دوئم-کوانن و شکل‌گیری اندیشه پارادیم کوهن و یا برنامه پژوهشی لاکاتوش و فراتر از آن گذر به سنت‌های پژوهشی و اندیشه‌های پسالاکاتوشی، توسط لائودن و دیگر رویکردها از یکسو و تغییرات در بستر اندیشه‌های فلسفه علوم اجتماعی و رشد نگاه‌های تفسیری، انتقادی و سازه‌نگار در کنار و یا مقابل اندیشه‌های اثبات‌گرایانه از سوی دیگر، دامنه مجادلات خود را به عرصه مطالعات بین‌الملل که طی نیم قرن گذشته رویای علمی بودن را در سر می‌پروراند، کشاند. رویائی که با ادعای مورگنتا مبنی بر بنیان نهادن نظریه‌ای علمی آغاز شد، لیکن دیری نگذشت که رفتارگرایان، با متهم ساختن آنان به سنت گرائی، طلاق این عروس تازه به حجله آمده را خواندند و خود به جای آن نشستند. آنان مدعی بودند که شیوه سنتی پژوهش ناکارآمد است و می‌بایست شیوه علمی را جایگزین آن نمود. این جریان هرچند در رسوائی رئالیسم کلاسیک نقش قابل توجهی ایفا نمود، لیکن بزودی ناکامی آن رقیب نیز در عرصه تحلیل فرایندهای عینی رخ نشان داد و با پذیرش شکست، عرصه را به دیگر رقیب یعنی فرارفتارگرایان و پساپوزیتیویست‌ها با نحله‌های مختلف آن اعم از رویکردهای مختلف انتقادی در معنای عام آن و سازه‌انگاری و حتی نگرش‌های نئوسنت‌گرایانه مکتب انگلیسی وانهادند. اما داستان بدین جا پایان نیافت؛ تحولات فلسفی علم نشان داد که نقش مبانی فلسفی و فرانظری خصوصاً در عرصه‌ای همچون روابط بین‌الملل، بسیار فراتر از آن است که بتوان به سادگی و با بستن چشم به روی پیش‌فرض‌های معرفت‌شناسانه، هستی‌شناسانه و روش‌شناسانه و بسنده کردن به ابعادی خاص از ابعاد انسانی این علم در پرتو عنایات فرارفتارگرایی و با ادعای علمی بودن از آن عبور کرد. شکل‌گیری مناظره چهارم میان محاسبه‌گرایان سودانگار و تامل‌گرایان، اوج به رخ کشیدن این ناتوانی است که به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مناظرات روابط بین‌الملل در جریان است (Lapid, 1989). تأمل‌گرایان نشان دادند در علوم اجتماعی که انسان‌ها بررسی‌کننده و بررسی‌شونده‌اند، نظریه‌ها می‌توانند بر تصمیمات و رفتار انسان‌ها تأثیر گذاشته و موضوع مورد مطالعه را تغییر دهد. پیش‌گوئی‌های علمی می‌تواند خود-تحقق‌بخش، با هدف تحقق ایده ارائه

شده، و یا خود-شکن باشد. به این معنا که مجرد ارائه شدن آن، منجر به آغاز فعالیت علیه تحقق آن شود. نظریه‌ها می‌توانند نسبت به آنچه می‌کوشیم تا تبیین و تشریح نمائیم، صرفاً وضعیت خارجی و بیرونی نداشته بلکه در ساخت و تعیین چگونگی جهان دارای نقش باشد. بنیان‌های فرانظری هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه نظریات، نوع تبیین‌ها و ساخت‌های تبیینی را متفاوت می‌سازد. بر این اساس، هم موضوع^۱ و هم فرایند مطالعه نیازمند به نگرشی تأمل‌گرایانه و انعکاسی^۲ است. از رهگذر مطالعات فوق، موارد زیر آشکار می‌شود:

الف- پرهیز از تعصب‌ورزی رهیافتی در تبیین و فهم پدیده‌های بین‌المللی:
آشفتگی‌های نظری و فرانظری، اکثر اندیشمندان روابط بین‌الملل را متقاعد ساخته است که هیچکدام از رهیافت‌های موجود، در تصلب خود، به تنهایی قادر به تحلیل پیچیدگی‌های سیاست جهانی معاصر نمی‌باشند. از این رو عرصه تحلیل و نظریه‌پردازی به جای تاکید تعصب‌ورزانه و ارتدوکسی بر حاکمیت رهیافتی خاص، لازم است از ظرفیت رهیافت‌های مختلف بهره‌گیرد. این ایده باعث شد تا نظریات رایج، به گونه‌ای نقصان‌های تحلیلی خود را با سیر همگرایانه تعدیل نمایند. رئالیسم به اهمیت فاکتورهای داخلی اعم از نگرش‌ها و ارزش‌های هویتی و اجتماعی، فرایندهای تصمیم‌گیری و اموری چون قومیت‌گرایی و نظامی‌گری، در قالب رهیافت نئوکلاسیک آن توجه نماید. لیبرالیسم، ابزارهایی که دولت‌ها می‌توانند برای دستیابی به منافع مشترک بکار برند را مورد تأمل قرار داد و به گونه‌ای از طریق نهادگرایی نئولیبرال، پذیرفت که قدرت در مرکزیت رفتار بین‌المللی قرار دارد و سازه‌انگاری قبول نمود که انگاره‌ها هنگامی که توسط قدرت‌های برتر و یا با فشار رفتارهای بین‌المللی پایدار همراه باشد، تأثیرگذارتر خواهد بود. بر این اساس، این ایده تقویت شد که سیاست جهانی، عرصه‌ای پیچیده است که نظریه‌های مختلف سعی می‌کنند، هرکدام بخش‌هایی از این پیچیدگی را مورد توجه قرار دهند (Walt, Spring, 1998).

ب- لزوم توجه به رهیافت‌های جدید در فهم و تبیین پدیده‌های بین‌المللی:
تحولات سه دهه اخیر در عرصه روابط بین‌الملل و ناتوانی نظریه‌های موجود در

تحلیل وقایعی چون پایان جنگ سرد، رستاخیز جنبش‌های دینی معاصر و ایفای نقش آنان به عنوان ظرفیت قدرت در عرصه سیاست بین‌الملل، سیر غیرمتمعارف خیزش چین به عنوان قدرت بزرگ، تغییر و گذار نظام بین‌الملل از جنگ سرد بدون جنگ، شکل‌گیری مجدد منازعات قومی و هویتی، بقای ناتو پس از جنگ سرد و گسترش آن به شرق، بحران‌های اقتصادی جهانی و تاثیر آن بر ثبات نظام مالی، سقوط ایده قرن پاسیفیک جدید، تبدیل نگرانی ایده ژاپن به عنوان غول اقتصادی به رقیب بی‌ضرر سرمایه داری و...، موج جدیدی از بحران و آشفتگی تحلیلی نظریه‌های کنونی را در پاسخ به مشکلات موجود به تصویر کشیده است؛ به گونه‌ای که نظریات موجود قادر به تبیین وقایع جاری نبوده و ایجاب می‌نماید تا آستان خود را به روی مجموعه متنوعی از نظریه‌های رقیب باز گذارده و از انحصارگرایی نسبت به رهیافت‌های کنونی، دست بردارند. در این راستا دیدگاه‌های متفاوتی در نقد نظریه روابط بین‌الملل شکل گرفته و هرکدام از منظری خاص بدان پرداخته‌اند. بخش قابل توجهی از این انتقادات لبه تیز حملات خود را متوجه غربی بودن، بلکه آمریکایی بودن، ماهیت این دیسپلین نموده و به سوی توسعه نظریه‌های غیرغربی روی آورده‌اند. رواج ایده نظریه‌های مختلف بومی در روابط بین‌الملل طی چند سال اخیر، از این منظر قابل تحلیل است. برخی دیگر به صورت خاص سلطه و اقتدار سیاسی سکولاریسم به عنوان بنیان نظریه و عمل روابط بین‌الملل را علت پیدایش نقصان تحلیلی برشمرده‌اند (ShakmanHurd, 2008). برخی دیگر نیز منشأ این مشکلات را در گرفتار شدن دیسپلین در دوگانه انگاری ناشی از فهم پوزیتیویستی سخت که بر مباحثات مطرح در آمریکا سیطره یافته و فهم تأمل گرایانه و انعکاسی نرم که در اروپا رایج است، می‌دانند (Buzan, 2010).

بخش قابل توجهی از مسائل و موضوعات کنونی حوزه روابط بین‌الملل، مربوط به بازگشت دین به عرصه سیاست بین‌الملل است. تاثیرگذاری دین و بازیگران دینی در عرصه‌های مختلف بین‌الملل، اعم از استراتژی و امنیت، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، جنبش‌ها و انقلابات، و... که خود را به عنوان ظرفیت قدرت بر این عرصه تحمیل نموده‌اند از یکسو، و تاثیر آموزه‌های دینی بر سیستم اعتقادی افراد تاثیرگذار در فرایند تصمیم‌گیری یا سیاستگذاری و یا فراتر، بر نظام‌های معنایی

اعتقادی - اجتماعی شکل گرفته در جوامع مذهبی و حتی مدرن که مبنای وثیقی برای فهم آنان از روابط بین‌الملل و همچنین مبنای آنان در کنش و واکنش‌های اجتماعی شده، باعث شده است تا طیف قابل توجهی از اندیشمندان حوزه روابط بین‌الملل، عدم توجه به نقش دین توسط نظریه‌های موجود را به‌عنوان نقصان تحلیلی این نظریه‌ها در تبیین و یا فهم واقعیت موجود مطرح نمایند. مروری بر نظریه‌های روابط بین‌الملل نشان داد که علی‌رغم آنکه جنبش‌های دینی، ظرفیت قدرت خود را در عرصه تعاملات سیاسی بین‌الملل تحمیل نموده‌اند، هیچ‌کدام از سنت‌های نظری روابط بین‌الملل، تمایلی به تحلیل این عرصه از خود بروز ندادند. این واقعیتی است که جک اسنایدر در مطالعات اخیر خود بدان اشاره می‌کند. او تبیین می‌کند که کنت والتز به عنوان پیشگام نظریه نواقعه‌گرایی، فرهنگ و دین را از نظریه ساختارگرایی خود خارج کرده و آن را در نظریه سیاست بین‌الملل نادیده می‌گیرد. همچنین استفن والت در نظریه خود به موازنه تهدید و نظریه قدرت توجه دارد و یا رابرت جرویس در نظریه خود به بحث معمای امنیتی می‌پردازد، لیکن هیچ‌کدام تبیینی از نقش دین عرضه نمی‌دارند. لیبرالیسم نیز با هدف ترویج مدرنیزاسیون، نگرش هنجاری خود را بر تبیین و فهم روابط بین‌الملل تحمیل کرده و سکولاریسم، تجارت آزاد و دموکراسی را مؤلفه‌هایی غیرقابل تردید می‌داند، از این رو نمی‌تواند نقش دین را در سیاست بین‌الملل لحاظ کند و گرفتار نقصان تحلیلی ذاتی است. اما چرا نظریه سازه‌انگاری روابط بین‌الملل، علی‌رغم آنکه بستر و زمینه مساعدتر و مناسب‌تری برای نقش دین در سیاست بین‌الملل مهیا می‌کند و بر ایده‌ها، هنجارها، هویت و فرهنگ تأکید دارد، هیچ تحلیلی از نقش دین ارائه نمی‌کند و به تعبیر اسنایدر، اندیشمندی چون ونت در تمام کتاب خود حتی یک بار هم از لفظ دین یاد نمی‌کند. دلیلی که اسنایدر از این موضوع ارائه می‌دهد، قابل توجه است. وی بر این باور است که علت عدم توجه ونت به نقش دین در سیاست بین‌الملل، مبتنی بر تحلیل وی از فردگرایی و کل‌گرایی بوده و اینکه دین را مطالعه‌ای فردگرایانه می‌داند و از آنجا که توجه به فردگرایی و خصوصیات و کنش افراد را نوعی تقلیل‌گرایی در سیاست بین‌الملل می‌داند، لذا به دین بی‌اهمیت است. این تحلیل نشان می‌دهد که چگونه سلطه سکولاریسم عملی، دست و پای عرصه

تحلیل آکادمیک را بسته و آن را دچار نقصان تحلیلی واقعیات موجود نموده است (Snyder, July 2009).

ج- اهمیت یافتن ابعاد فرانظری نظریه پردازي: کشانده شدن دامنه نظریه‌های رقیب روابط بین‌الملل به عرصه مناظره چهارم میان تأمل‌گرایان^۱ و محاسبه‌گرایان سودانگار^۲ به عنوان مهم‌ترین مناظره جاری و به میدان آمدن چالش برانگیز و مقتدرانه سازه‌انگاری^۳، مواجهه تئوری‌ها در عرصه مبانی فرانظری را پررنگ نموده و این باور را گسترش بخشیده است که تمایز تحلیل‌ها از وقایع، ریشه در نوع نگرش‌های هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه دارد. افزون بر آنکه رئالیسم و لیبرالیسم به عنوان دو سنت برجسته در روابط بین‌الملل، دیدگاه‌هایی فراتر از نظریه بوده و چهارچوب‌های تفکر و سنت‌های پژوهشی خاصی را شکل می‌بخشند که نظریات مختلف درون آن ابعاد متفاوتی را مورد توجه قرار می‌دهند. بر این اساس، نیاز به نظریه پردازي در قلمرو فرانظری یا نظریه از نوع دوم، از اهمیت خاصی برخوردار است.

د- لزوم به آزمون گذاشتن ظرفیت انگاره‌های دینی در تحلیل روابط بین‌الملل: به طور معمول اندیشمندان روابط بین‌الملل تا دو دهه قبل، ورود مباحث دین در روابط بین‌الملل را روا نمی‌داشتند و طیف گسترده‌ای از استدلال‌ات بر آن ارائه می‌نمودند. تمرکز این استدلال‌ات را می‌توان در محورهای زیر برشمرد:

(۱) دلالتی که بر بنیان‌های معرفت‌شناسانه و روش‌شناختی منطق علمی تاکید داشته و مدعاهای دینی را خارج از این قلمرو و یا مغایر آن می‌داند مانند: عدم امکان آزمون پذیری تجربی و عدم آزمون پذیری بین‌الذهانی گزاره‌های دینی، لزوم عینی بودن مدعاهای علمی و کنارگذاشتن گزاره‌های ارزشی در علوم و

(۲) دلایلی که روابط بین‌الملل را علمی مدرن، بر پایه تعاملات واحدهای مدرن دانسته و بر این باور بود که گزاره‌های دینی ناظر به دنیای مدرن نبوده و حتی گزاره‌های حاکی از کنش و واکنش‌های اجتماعی در سطح کلان آن نمی‌تواند ناظر

1. Reflectivism
2. Rationalism
3. Constructivism

به عصر مدرن که ماهیتی متفاوت از دنیای پیش مدرن دارد، بوده باشد. پیش فرض این دلیل مبتنی بر عدم پذیرش امکان آن است که دین بتواند نقشی برای همه اعصار تعریف نماید، بلکه نقش ادیان را محدود به زمان خود می‌داند.

۳) دلالتی که تاکید بر لزوم پابندی روابط بین‌الملل بر سکولاریسم دارد. خطی که در پایان جنگ‌های سی ساله و معاهدات وستفالیایی و آغاز عصر روابط بین‌الملل مدرن آغاز شد و در نهایت با تحمیل پیش فرض‌های سکولاریسم عملی بر عرصه تمامی زندگی و خصوصاً علم توسعه یافت. در این معنا سکولاریسم عملی عهد وستفالی در قرن هفده، بعد از نزدیک به سه قرن هنگامی که پایه آکادمیک علم روابط بین‌الملل در ابرستوتیث در حال نهاده شدن بود، رخ نشان داد و دگماتیسم‌وار بر سه موضوع پای فشرده و تعبد به این سه را اجتناب ناپذیر دانست:

اول - مفروض انگاشتن لزوم نادیده گرفتن انگاره‌های هویت ساز دینی یا ساختارها و فرایندها و آموزه‌های تاثیرگذار دینی در عرصه واقعیت و بی‌نیاز دانستن از آزمون گذاردن آن؛

دوم - نادیده انگاشتن فرضیات آزمون پذیر و مدعاهای تجربی اعلام شده از سوی منابع دینی، که با عنوان سنن تکوینی اجتماعی الهی از آن یاد می‌شود، و مغفول گذاشتن روایت‌های دینی از تاریخ اجتماعی بشر؛

سوم - انکار منظر دینی به عنوان نگرشی نظری برای چهارچوب تفکر و نادیده گرفتن توان تحلیلی این چهارچوب نظری در تبیین و فهم پدیده‌های سیاست بین‌الملل.

تعبد به این سه اصل، نزدیک به سه قرن بر حوزه آکادمیک روابط بین‌الملل سایه افکند، لیکن روند حضور دین در عرصه سیاست بین‌الملل که با انقلاب اسلامی ایران آغاز و با فروپاشی شوروی و اوج‌گیری خیزش‌های دینی که از دهه نود فزونی یافت، این اصول را از هم فروپاشانده است. اندیشمندان روابط بین‌الملل دریافته‌اند که تحمیل نگرش‌های سکولاریستی بر این حوزه باعث شده تا بخش عمده‌ای از واقعیات عرصه سیاست بین‌الملل که مربوط به نقش بازیگران دینی و یا انگاره‌های دینی است، عملاً نادیده گرفته شده و ظرفیت قدرت خیزش‌های دینی

اخیر غیرقابل توجیه باشد. فراتر از این، اندیشمندان علوم اجتماعی را با این سؤال مواجه ساخته است که آیا علوم اجتماعی با حاکمیت تعصب و ورزش‌انگاری سکولاریسم بر آن، دچار ناتوانی در تبیین و فهم نشده است؟ امروز در نزد قابل توجهی از اندیشمندان روابط بین‌الملل، این ایده شکل گرفته است که نظریه پردازی در این حوزه در دو مقطع از سوی دو نوع اندیشه تعصب و ورزش‌انگاری سه‌گانه فهم معادلات بین‌المللی شده است. ضربه نخست از خام اندیشی ساده لوحانه ایده‌های لیبرالیستی بود که در مکتب ایده‌آلیسم ظهور نمود و با آغاز جنگ جهانی دوم شکست آن بر همگان واضح شد. ضربه دوم که ضربه‌ای هولناک‌تر از لطمه نخست بود، تعصب و ورزش‌انگاری فاشیست‌گونه سکولاریسم در به حاشیه راندن و نادیده انگاشتن متغیرهای دینی در معادلات بین‌المللی در انحای مختلف تاثیرگذار آن بوده و می‌باشد که می‌بایست علم روابط بین‌الملل از دام آن رها شود.

از سوی دیگر، مروری بر آموزه‌های دینی و به طور خاص منابع اسلامی، نشان می‌دهد که گزاره‌های قابل توجهی نسبت به ابعاد تحلیلی روابط بین‌الملل ارائه شده است؛ به گونه‌ای که ظرفیت ارائه تبیینی متفاوت از چهارچوب‌های نظری کنونی را نمایانگر است و می‌تواند رهیافتی جدید در فهم و تبیین کنش‌ها و واکنش‌های تعاملات بین‌المللی ایجاد نماید و نادیده انگاری این پارادایم فکری در تحلیل سیاست بین‌الملل، کنار گذاشتن ظرفیت تحلیلی قابل توجه در فهم وقایع بین‌المللی است. از سوی دیگر، این گزاره‌ها نقشی موثر در نظام معنایی و انگاره‌ای جوامع و افراد مسلمان داراست و از آنجا که یکی از ابعاد نقصان تحلیلی رهیافت‌های نظری روابط بین‌الملل، مسئله تاثیرات انگاره‌های دینی است، بررسی این پدیده از منظر دین نیز در اولویت و اهمیت قرار می‌گیرد. بر این اساس، پرداختن به این سؤال اهمیت می‌یابد که آیا انگاره‌های دینی می‌تواند مجموعه منسجمی از آموزه‌ها در سطح نظری ارائه کرده و با ارائه منظری جدید، به فهم و تبیین مسائل جاری بین‌الملل کمک نماید؟ و ثانیاً روند سازنده این انگاره‌ها بر عرصه سیاست بین‌الملل چگونه است؟

۲. لزوم دو سطح از فعالیت علمی

از آنچه گذشت، به دست می‌آید که لازم است میان دو سطح از فعالیت علمی یعنی نظریه دینی روابط بین‌الملل و امکان‌سنجی نظریه دینی روابط بین‌الملل، تمایز قائل شده و پرداختن به هر دو سطح دارای اهمیت می‌باشد. سطح نخست به ارائه نظریه و یا مدل خاصی از نظریه دینی به طور عام و به طور خاص اسلامی روابط بین‌الملل اقدام می‌ورزد و درصدد است تا براساس انگاره‌های دینی به نظریه مشخص و منسجمی در روابط بین‌الملل برای فهم و تبیین کنش‌ها و واکنش‌های این عرصه دست یابد. سطح دوم فعالیت یعنی امکان‌سنجی نظریه دینی روابط بین‌الملل، به دنبال بررسی موانع و مشکلات روش‌شناسانه تولید نظریه دینی روابط بین‌الملل، حداقل به لحاظ تئوریک بوده و درصدد تحلیل لوازم بنیادین نظریه پردازی دینی در حوزه روابط بین‌الملل است و تلاش می‌نماید تا مدعای عام سکولاریسم در نظریه پردازی روابط بین‌الملل، مبنی بر عدم قابلیت استخراج نظریه‌ای منسجم از آموزه‌های دینی به‌عنوان نظریه روابط بین‌الملل را بررسی نماید و بدین سؤال پاسخ می‌گوید که آیا امکان فراهم آمدن نیازهای اساسی و بسترهای لازم در فرایند نظریه پردازی، به گونه‌ای که از یکسو جامعه علمی روابط بین‌الملل آنها را لازمه امکان نظریه پردازی در این حوزه می‌داند و از سوی دیگر، حوزه علمی دینی دستاورد حاصله را قابل استناد به دین‌بداند، توسط آموزه‌های دینی وجود دارد یا خیر؟

اگرچه ارائه نظریه منسجم دینی از روابط بین‌الملل، از باب «ادل الدلیل علی امکان الشی وقوعه» می‌تواند سطح اخیر از فعالیت را نیز پوشش دهد، لیکن مباحث دامنه‌دار فلسفه علم، که در میان اندیشمندان پیرامون امکان علم دینی رخ نشان داده است، چنانچه در باب نظریه روابط بین‌الملل، پاسخ‌های منسجم خود را پیدا نکند، همواره نظریه دینی در این عرصه را نیز دستخوش تزلزل‌های مبنایی خواهد نمود.

۳. ماهیت نظریه دینی روابط بین‌الملل

پیش از هرگونه تلاش جهت استخراج نظریه دینی روابط بین‌الملل و یا هر نوع بحث و مناقشه پیرامون امکان و امتناع آن، تجزیه و تحلیل ماهیت نظریه‌پردازی دینی

روابط بین‌الملل و شناخت تمایز آن از سایر حوزه‌های مطالعاتی که به گونه‌ای بحث دین و روابط بین‌الملل را مورد بررسی قرار داده‌اند، امری اجتناب ناپذیر است. افزون بر آن تعیین جایگاه این فعالیت در جغرافیای مطالعات علوم اجتماعی و نسبت آن با نظریه پردازی‌های مشابه در قلمرو سایر علوم، سطح انتظارات علمی از نظریه پردازی را شکل می‌بخشد. از این رو لازم است با تشریح برداشت اندیشمندان روابط بین‌الملل از نظریه و نظریه‌پردازی در این حوزه، نسبت نظریه‌پردازی مورد ادعا در قلمرو تئوری دینی روابط بین‌الملل با موارد مذکور تشریح شده و ماهیت دیسپلینی آن مورد کاوش قرار گیرد.

۱-۳. نظریه و نظریه پردازی

در تعریف نظریه، طیف گسترده‌ای از دیدگاه‌ها از نگرش‌های سخت‌گیرانه و حداکثری تا دیدگاه‌های تساهل‌گرایانه و حداقلی وجود دارد. صرف‌نظر از برداشت‌های متفاوت و مناقشه برانگیزی که از نظریه به صورت عمومی و یا در علوم اجتماعی ارائه شده است، شاید بتوان تنوع برداشت از نظریه در روابط بین‌الملل به صورت خاص را که معرکه آراء و نظرات می‌باشد، ناشی از دو عامل زیر دانست:

الف- رویکردهای متمایز نظریه پردازی در روابط بین‌الملل: بدین معنا که سنت‌های پژوهشی هرکدام از چهارچوب فکری خود به نظریه نگاه نموده و تعریف متفاوتی از آن ارائه کرده‌اند (Scott Burchill, Andrew Linklater, 2005: 11-12). بر این اساس، والتز آن را «تبیین‌کننده قوانین حاکم بر سیاست بین‌الملل یا الگوهای جاری بر رفتار ملت‌ها» (Waltz, 1979: 6)، هالیس و اسمیت: «تلاش در جهت تبیین و پیش‌بینی رفتار و یا فهم جهان ذهنی بازیگران» (Hollis, 1990: 23)، وایت: «سنت‌هایی درباره گمانه زنی پیرامون روابط دولت‌ها به گونه‌ای که یا بر تلاش برای قدرت، یا بر طبیعت جامعه بین‌المللی و امکان جامعه جهانی تمرکز دارند» (Martin Wight, 1991: 35)، دویلی: «داده‌های تجربی را برای آزمون گذاردن فرضیه‌هایی درباره جهان بکار می‌برند مانند این فرضیه که میان دولت‌های لیبرال دموکرات جنگ رخ نمی‌دهد» (Doyle, 1983: 12)، باترفیلد و وایت: «بهره‌گیری از مفاهیمی چون توازن

قدرت و تلاش برای تجزیه و تحلیل و روشن نمودن آن» (Martin Wight and Herbert Butterfield (eds), 1966: 64) می‌دانند. نظریه‌های انتقادی، ماهیت نظریه را در نقد شکل‌های سلطه و منظرهایی می‌داند که امور برساخته اجتماعی و قابل تغییر را اموری طبیعی و غیرقابل جایگزین معرفی می‌نمایند. از منظر این دسته نظریه‌ها، نظریه‌ها باز می‌نمایانند که جهان چگونه باید سازماندهی شود و روش‌های تحلیلی‌ایی را نشان می‌دهند که مفاهیمی چون حقوق بشر یا عدالت اجتماعی از طریق آن ساخته شده و مورد دفاع قرار می‌گیرد (نظریه هنجاری یا اخلاق بین‌المللی). از منظری دیگر، نظریه در برگیرنده ادعاهای معرفت‌شناسانه‌ای است درباره اینکه چگونه جهان را می‌توان فهمید و ادعاهای هستی‌شناسانه مبنی بر اینکه جهان در نهایت بر چه مبانی استوار است و مواردی مانند اینکه آیا اساساً عرصه بین‌الملل بر مبنای دولت‌های دارای مشروعیت استوار است یا بر افراد دارای حق و تکلیف نسبت به دیگران (نظریه سازنده). این مرور کوتاه حداقل نمایانگر آن است که مشارکت کنندگان در عرصه نظریه پردازی روابط بین‌الملل، توافقی بر سر اینکه نظریه پردازی روابط بین‌الملل با چه امری درگیر است، ندارند.

ب- گوناگونی دیدگاه‌ها در شاخصه‌های ارزیابی صحت نظریه‌ها: مروری بر گستردگی شاخصه‌های ارزیابی نظریه‌ها، نشان دهنده آن است که نوع نگرش به نظریه در روابط بین‌الملل بسیار متفاوت و وسیع است. علی‌رغم آنکه اکثر چهارچوب‌های نظری دو اصل سازواری درونی^۱ به معنای سازگاری و عدم تناقض تمامی گزاره‌های نظریه و همسازی^۲، به معنای آنکه گزاره‌های نظریه به صورتی باشند که کل معناداری را پدید آورند را به عنوان شاخصه ارزیابی صحت نظریه می‌پذیرند، لیکن برخی نظرات شاخصه‌های دیگری را هم می‌افزایند که مورد توافق سایر دیدگاه‌ها نیست. از این میان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: سادگی^۳؛ بدین معنا که نظریه دارای قوانین، واحدها و یا سازوکارهای علمی کم‌تر پیچیده باشد.



1. Internal Consistency
2. Coherence
3. Simplicity



تاییدگری/دامنه^۱ به معنای وسعت دامنه رویدادهای مختلف و انواع رویدادهایی که از قوانین نظریه استنباط می‌شود. ابطال پذیری^۲ به معنای امکان تصور نتایج یا شرائطی که در صورت وقوع آن، دست از نظریه برمی‌داریم. انضمامی بودن^۳ به معنای آنکه نظریه، واقعیت را به شکل مستقیم بازنمایی کند. زایا بودن^۴، به معنای توان نظریه در رهنمون ساختن به رویدادهایی که تاکنون بدان نیاندیشیده‌ایم و در نهایت، محافظه‌کاری شناختی^۵ به معنای امکان همخوانی نظریه تا حد ممکن با نظریه‌های قدیمی. افزون بر موارد مذکور، می‌توان از فارغ از ارزش بودن^۶ پیگیر اهداف اخلاقی بودن و رهایی بخشی بشر نام برد که به‌عنوان معیار صحت نظریه ذکر شده است (Chernoff, 2007: 85). این تنوع شاخصه‌ها که براساس تفاوت در نوع نگرش‌ها پدیدار شده است، باعث شده تا اندیشمندی چون والتز به این نتیجه برسد که ملاک را در سودمندی قرار دهد و می‌گوید: «تصمیم در مورد این که یک نظریه سودمند است یا خیر؟ به وسیله گروهی از افراد اتخاذ می‌شود که استفاده از آن نظریه یا بحث در مورد آن را مفید می‌یابند. همچنان که استیو وینبرگ^۷، فیزیکدان مشهور می‌گوید: «در نهایت، آزمون یک نظریه این است که افراد (یعنی افراد درون یک حوزه) بحث نمودن، انتقاد کردن و تلاش برای کاربرد آن نظریه را مفید ارزیابی می‌کنند» (Waltz. Theory talk).

۲-۳. نظریه پردازی در دو معنا: فرانظری و نظری

فارغ از مناقشاتی که پیرامون نظریه وجود دارد، دو گستره از نظریه‌پردازی در میان اندیشمندان مورد توجه قرار گرفته است:

الف- نظریه پردازی نوع نخست یا نظریه پردازی پژوهشگران^۸: در این نوع

1. Corroboration/Range
2. Falsifiability
3. Concreteness
4. Fecundity
5. Methodological Conservatism
6. Value Free
7. Steve Weinberg
8. First Order Theories

نظریه پردازی، نظریه اجتماعی به دنبال ارائه تبیین‌هایی از الگوهای مستمر یا توالی‌های منظم پدیده‌های زندگی اجتماعی است. در این روند، نظریه در جریان پژوهش تولید شده و به‌عنوان منبعی برای فرضیه سازی آزمون پذیر مورد بهره برداری قرار می‌گیرد.

ب- نظریه نوع دوم یا نظریه پردازی فرانظری^۱: هدف اینگونه نظریه پروراندن درکی از زندگی اجتماعی برحسب مفاهیم و اندیشه‌های اساسی است (بلیکی، ۱۳۸۴: ۱۸۷). به تعبیر ونت: «هدف اینگونه نظریه پردازی نیز تقویت شناخت ما از سیاست جهان است، ولی این مهم را به شکل غیرمستقیم و از طریق تکیه کردن روی موضوعات هستی‌شناختی و شناخت‌شناسانه انجام می‌دهد که پرسش‌ها و پاسخ‌های مهم یا موجه برای دانش روابط بین‌الملل چیست و نه با متمرکز شدن روی ساختار و پویای خود نظام بین‌الملل» (Wendt, 1991: 383). اینگونه نظریات به مسائل فرانظری^۲ پرداخته و مفاهیم و اندیشه‌های ارائه شده در آن بدون ارجاع مستقیم یا با ارجاعات ضعیف به یافته‌های پژوهشی تولید می‌شوند و بوسیله پژوهش، به طور سیستماتیک به آزمون در نمی‌آیند. بالا بودن سطح انتزاعی آن ممکن است باعث شود که تنها چشم‌انداز وسیعی از زندگی اجتماعی عرضه کنند نه تعبیرهای تبیینی از آن. به طور خاص، اهداف این نوع نظریه پردازی را می‌توان در ابعاد زیر دانست:

- ارائه دیدگاه یا نگرشی نسبت به جهان اجتماعی شامل مفروضات هستی‌شناختی درباره ماهیت جهان اجتماعی و سرشت بشری و مفروضات معرفت‌شناختی نسبت به چگونگی حصول شناخت از جهان اجتماعی.
- فراهم ساختن زبانی که بیان پرسش‌های پژوهشی و پاسخگویی به آنان را تسهیل می‌کند و راهی برای ارتباط با جهان اجتماعی باز می‌نماید.
- فراهم ساختن چهارچوبی نظری و زمینه‌ای از تصورات که منبع تعیین‌کننده و جهت‌بخش کانون پژوهش بوده و ایده‌های تبیینی کلی برای هدایت پژوهش به کار می‌برد. علاوه بر آن منبعی برای ارائه فرضیه‌های آزمون‌پذیر است.

به نوعی می توان گفت: «اکثر کارهایی که تحت عنوان نظریه اجتماعی یا جامعه‌شناسی کلاسیک و مدرن از آنها بحث می‌شود، از همین زمره‌اند» (بلیکی، ۱۳۸۴: ۱۸۷). این گونه نظریه پردازی ابعاد متنوعی را می‌تواند مورد توجه قرار دهد؛ از جمله: تاریخ تفکر اجتماعی، آثار نظریه پردازان بزرگ، مکاتب یا دیدگاه‌های نظری و مفروضات مشترک هستی‌شناختی آنان. در این معنا دیدگاه نظری راهی برای نگرستن به جهان اجتماعی فراهم می‌آورد و معادل با مفاهیمی چون: جهت‌گیری نظری کلی، مدل کلی، فرانظریه، نظریه بنیادگرا، نظریه‌سوری و پارادایم می‌تواند باشد (بلیکی، ۱۳۸۴: ۲۱۲-۲۰۸).

نگاه به دو نوع نظریه پردازی فوق در بحث امکان نظریه پردازی دینی روابط بین‌الملل، ما را با این سؤال مواجه می‌سازد که کدامین نوع مورد قصد می‌باشد؟ بر این اساس، نظریه دینی می‌تواند دو نوع نظریه را مدعی باشد:

الف - نظریه‌های آزمون‌پذیری که قوانین علمی از درون آن استخراج شده، قابلیت آزمون‌پذیری را داراست و افزون بر آن از توانائی تبیین‌چرایی رابطه‌ها برخوردار است.

ب - رویکردهای فرانظری نظریه ساز که بر جهت‌گیری‌های کلان استخراج و تحلیل داده‌ها تاثیرگذار است.

مروری بر آموزه‌های دینی نشان می‌دهد که قادر است لباس هر دو سیاق را به تن نموده و استخراج هر دو نوع میسر است. برخی از آموزه‌های دینی، به گونه‌ای سخن می‌گویند که قوانینی الهی بر رفتارهای اجتماعی در سطح بین‌المللی را تبیین می‌نمایند. این نوع آموزه‌ها که در زبان دینی از آن به سنن اجتماعی الهی یاد برده می‌شود و سنن تکوینی است، بیانگر قوانینی است که خداوند بر طبیعت حاکم گردانیده است و حکمت الهی اقتضا می‌کند که عالم هستی بر مبنای این قوانین تداوم یابد. نوع دوم نظریه پردازی از درون مباحث هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه استخراج می‌شود. به تعبیر اندیشمندان دینی ما از درون جهان‌بینی اسلامی به دست می‌آید و تمامی تحلیل‌ها و تبیین‌ها درون چهارچوب نظری آن رنگ یافته و از منظر آن جهان‌بینی، کنش‌ها و واکنش‌ها در سطح سیاست بین‌الملل را فهم، تفسیر و تبیین می‌نمایند.

۳-۳. معانی نظریه دینی

نظریه دینی حداقل در دو معنای کلی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد:

اول - در معنای نخست، نظریه دینی به بررسی تاثیراتی می‌پردازد که دین در عرصه کنش‌ها و واکنش‌های بین‌المللی، اعم از سطح کنشگر یا ساختار (مادی، نهادی و یا انگاره‌ای) گذاشته و به‌عنوان ظرفیت قدرت عمل می‌کند. مبنای تحقیق این سطح نظری، مطالعه کنش‌ها، ساختار و یا فرایندهای بازیگران و جوامع دینی و تاثیرات آن است. اعم از جوامعی که کنشگر، ساختار و یا فرایندهای مورد استفاده در آن منتسب به آموزه‌های دینی شده و با ارجاع به آن مشروعیت می‌یابد و یا جوامعی که لزوماً به دنبال مشروعیت بخشیدن دینی نیستند، لیکن به نحو خودآگاه یا ناخودآگاه متأثر از انگاره‌ها، ساختارها یا فرایندهای دینی می‌باشند؛ به گونه‌ای که نوع کنش آنان بازتابی از این تاثیر است. در این گونه از مطالعه، نوع رفتار، ساختار و فرایندهای کشورهای دینی مورد توجه قرار گرفته و قاعده‌مندی رفتاری آنان تحت نظریه پردازی متعارف علوم اجتماعی بررسی می‌شود. اینگونه نظریه‌پردازی را از آن حیث که موضوع مورد مطالعه جوامعی دینی است، می‌توان نظریه پردازی دینی نام نهاد. این نوع نگرش به صورت عام یا خاص، در چند دهه اخیر با تحولات عظیمی که نیروهای دینی در ایجاد یا تشدید آن تاثیرگذار بوده‌اند، مانند انقلاب اسلامی ایران، اوج گیری خیزش‌های اسلامی از دهه نود و... مورد توجه برخی اندیشمندان روابط بین‌الملل قرار گرفته است و نوعی واکنش به غفلت از نقش ادیان، فرهنگ‌ها، ایده‌ها و ایدئولوژی‌ها در تفاسیر علمی اجتماعی، عرصه بین‌الملل می‌باشد، همچنانکه اقتصاد سیاسی بین‌الملل، نوعی واکنش به غفلت از عوامل اقتصادی در این رشته علمی بود.

در این گونه مطالعات، سئوالاتی از این قبیل مورد بررسی قرار می‌گیرد: چگونه دین (اعم از آموزه‌ها، ساختارها، نمادها، فرهنگ‌ها، فرایندها، شعائر و کلیه اموری که تحت عنوان پدیده‌های دینی تعریف می‌شود)، بر دلایل عقلانی بشر و اعمال وی تاثیر می‌گذارد؟ چگونه دین بر کارگزار یا ساختار تاثیر می‌گذارد؟ پیامد این تاثیرات در منطق کنش‌ها و واکنش‌های پدیده‌های اجتماعی و بین‌المللی چیست؟ سطح تاثیرگذاری دین را چه سطح و ناحیه‌ای از تحلیل باید قرار داد؟ به‌عنوان عامل علی در عرصه روابط بین‌الملل و کنشگر، به‌عنوان عامل شکل دهنده در ساختار سیاست

بین‌الملل، به‌عنوان هسته ساختار سیاست بین‌الملل و یا به‌عنوان عنصر تکمیلی آن و بررسی‌هایی از این دست.

دوم - در معنای دوم، نظریه دینی به معنای تحلیلی است که آموزه‌های دینی و یا پارادایم‌های فکری که آموزه‌های دینی آن را ایجاد کرده است، از نحوه کنش‌ها و واکنش‌های عرصه بین‌الملل ارائه می‌نماید که ممکن است متعارض، مکمل یا متغایر با تحلیل آنچه به‌عنوان تحلیل‌های علمی رقیب روابط بین‌الملل مطرح است، باشد. در این معنا نظریه دینی می‌تواند سه نقش را دارا باشد:

الف - نظریه از نوع نخست: بدین معنا که می‌توان از درون آموزه‌های دینی، نظریاتی آزمون پذیر را استخراج نمود؛ به گونه‌ای که قادر است بخشی از مشکلات و کاستی‌های علم در تبیین یا فهم پدیده‌های اجتماعی را یاری رساند. این نوع نظریه پردازی را هم می‌توان دینی نام نهاد، از این رو که در حل برخی مسائل و مشکلات خود به دین و نوع نگاه وی برای تبیین و فهم تمسک می‌کند. این نوع از نظریه با نظریه پردازی قسم اول، (نظریه پردازی نوع نخست یا نظریه پردازی پژوهشگران) که بیشتر ذکر آن به میان آمد، هم سنخ می‌باشد.

ب - نظریه از نوع دوم یا فرانظری: در این معنا نظریه دینی به معنای تلاش برای استخراج فهم یا تبیین عقلانی نظام‌مند، نسبت به فرایند یا ساختار یا رفتار کنشگران یا پدیده‌های اجتماعی، به طور عام، اعم از جوامع دینی یا غیردینی، از درون منابع و آموزه‌های دینی و براساس روش‌های معتبر استخراج این منابع و با اتکا بر بنیان‌های فرانظری است. با این فرض که آموزه‌های دینی، نظریه‌ای منسجم و یا برنامه‌ای پژوهشی - به معنای لاکاتوشی آن که می‌تواند در برگیرنده نظریه‌های مختلف باشد- و یا سنت پژوهشی نسبت به تحولات اجتماعی در سطح کلان آن را داراست و قادر است چهارچوبی برای نگرش نظام‌مند به تحلیل رفتار کنشگر و ساختار در سطح بین‌الملل ارائه دهد. این نوع نظریه پردازی نیز دینی است، از این رو که اساساً معتقد است آموزه‌های دینی دارای ظرفیت نوعی نگاه منسجم برای ارائه تبیین و یا فهم رفتارهای اجتماعی بشر می‌باشد (به‌عنوان مثال رک: دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۶۵، دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۱۱).

ج - نظریه سازنده: دیدگاه‌ها و نظریات دینی در مسائل اجتماعی دارای نقش

تکوینی و سازنده بوده و به‌عنوان نظام‌های معنایی هدایت‌کننده در چرخه فرایند تاثیرگذاری بیرونی وارد می‌شود و بر کنش‌های جوامع و اجتماعات دینداران تاثیر می‌گذارد و فهم آن می‌تواند دستمایه فهم یا تبیین تئوری‌های مصطلح علمی از جوامع دیندار باشد.

بر اساس نوع دوم از نظریه پردازی و اقسام سه‌گانه آن سئوالاتی از این سنخ در پیش روی تحقیق مطرح است که آیا پارادایم فکری مبتنی بر آموزه‌های دینی و حیانی، از ظرفیت لازم برای نظریه پردازی جهت فهم و یا تبیین کنش‌ها و واکنش‌ها در سطح تعاملات بین‌الملل برخوردار است یا خیر؟ آیا در چهارچوب تفکر و جهان‌بینی اسلامی به روابط بین‌الملل، راه‌های جایگزینی برای سازماندهی مناسب‌تر این دانش و فهم تعاملات اجتماعی در سطح کلان می‌توان یافت؟ آیا نگاه حاضر به روابط بین‌الملل که نگاهی با معیارهای فرانظری خاص و حتی منطقه‌ای خاص است تنها نوع نگاه علمی ممکن بوده به گونه‌ای که می‌تواند حقایق این عرصه را درک و تحلیل نماید و بدیل و جایگزینی برای آن متصور نیست؟ نسبت نظریه پردازی مبتنی بر آموزه‌های و حیانی با مسیرهایی در نظریه پردازی که نظریه‌های رایج روابط بین‌الملل برای نظریه پردازی طی نموده‌اند چیست؟

سؤال اساسی که در اینجا مطرح می‌شود این است که در بحث امکان‌سنجی نظریه دینی روابط بین‌الملل، کدامیک از دو نوع نظریه دینی محل بحث است. به دیگر سخن آنکه کدامین نوع نظریه پردازی دینی مورد انکار نظریه پردازان عام روابط بین‌الملل قرار داشته و ورود دین به آن را معایر با موازین علم می‌دانند؟ بدون تردید نوع نخست یعنی مطالعه نقش دین به‌عنوان عامل و مؤلفه تاثیرگذار برکنشگر یا ساختار یا فرایند اجتماعی در سطح مناسبات بین‌المللی از وظائف تحقیقات علمی در قلمرو دانش روابط بین‌الملل است و اگر این وظیفه به دلیل سیطره عملی سکولاریزاسیون بر تولید علم در قلمرو روابط بین‌الملل مورد غفلت قرار گرفته است، پیامد آن به‌عنوان نقصان‌های تحلیلی جدی این علم در تبیین واقعیات موجود را آشکار ساخته است. علم نسبت به دین به‌عنوان یک پدیده تاثیرگذار در عرصه اجتماعی، نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد و این در عرصه روابط بین‌الملل استثناپذیر نیست. از این رو نظریه دینی به معنای مطالعه پدیده‌های دینی پذیرفته شده بوده و نمی‌تواند محل بحث باشد. یکی از مناقشات مهم و

جاری میان عالمان روابط بین‌الملل در آن است که چرا اندیشمندان این حوزه اجازه داده‌اند تا حاکمیت انگاره‌های سکولاریستی و یا تسلط نظریه مدرنیزاسیون مبتنی بر انگاره‌های لیبرالیستی و یا سیطره تفکر غربی، بلکه آمریکایی، آنقدر فزونی یابد که آنان را از فهم درست واقعیات عرصه بین‌الملل بازدارد؟ از این رو امکان نظریه پردازی نظریه نوع نخست، اکنون محل مناقشه نبوده بلکه بر ضرورت آن استدلال می‌شود. هرچند که تا پیش از مقطع انقلاب اسلامی ایران، عدم حضور دین در عرصه فعالیت اجتماعی این فرصت را برای اندیشه‌های الحادی و سکولاریستی فراهم ساخته بود که نمی‌توان دین را به‌عنوان عامل تاثیرگذار اجتماعی در هیچ سطحی حتی سطح بین‌الملل در نظر گرفت. اکنون محل سخن در نظریه دینی نوع دوم است که دین مدعی حضور و ایفای نقش در رویکرد آکادمی و تولید علم برای تبیین یا فهم رویدادها و حوادث است. در حقیقت این مدعا بر پایه این فرض است که گزاره‌های الهیاتی در بردارنده نوعی نظریه درباره جهان اجتماعی می‌باشند که به صورت اجتماع معرفتی ظهور یافته و شیوه جایگزینی برای نگرش به جهان اجتماعی است.

۴-۳. اهداف نظریه دینی روابط بین‌الملل

از رهگذر آنچه گذشت، مشخص می‌شود این سطح از نظریه پردازی تلاش می‌کند تا به سئوالاتی از این دست پاسخ دهد که چگونه می‌توان بر مبنای منابع معتبر و روش علمی مقبول جامعه اندیشمندان دینی، نظریه‌ای منسجم در سطح نظری و بنیان‌های فرانظری نسبت به قلمرو روابط بین‌الملل استخراج نمود؟ آیا منابع معتبر دینی، از چنان ظرفیتی برخوردار است که امکان استخراج نظریه‌ای منسجم نسبت به قلمرو روابط بین‌الملل را در سطح فرانظری فراهم سازد؟ به گونه‌ای که براساس متد علمی پذیرفته شده جامعه عالمان دینی قابل استناد به دین بوده و از سوی دیگر، انتظارات جامعه علمی روابط بین‌الملل را پاسخگو باشد؟ آیا پارادایم فکری مبتنی بر آموزه‌های دینی و حیانی، از ظرفیت لازم برای نظریه‌پردازی جهت فهم و یا تبیین کنش‌ها و واکنش‌ها در سطح تعاملات بین‌الملل برخوردار است یا خیر؟ آیا در چهارچوب تفکر و جهان‌بینی اسلامی به روابط بین‌الملل، راه‌های جایگزینی برای سازماندهی مناسب‌تر این دانش و فهم تعاملات اجتماعی در سطح کلان می‌توان

یافت؟ آیا نگاه حاضر به روابط بین‌الملل که نگاهی با معیارهای فرانظری خاص و حتی منطقه‌ای خاص (غربی) است، تنها نوع نگاه علمی ممکن بوده به گونه‌ای که می‌تواند حقایق این عرصه را درک و تحلیل نماید و بدیل و جایگزینی برای آن متصور نیست؟ نسبت نظریه پردازی مبتنی بر آموزه‌های و حیان‌ی با مسیرهایی در نظریه پردازی که نظریه‌های رایج روابط بین‌الملل برای نظریه پردازی طی نموده‌اند چیست؟ ظرفیت‌هایی که آموزه‌های دینی را برای ارائه نظریه روابط بین‌الملل توانمند می‌سازد کدام است؟ در راستای پاسخگویی به این سئوالات، به صورت طبیعی سئوال‌های دیگری از این قبیل مورد توجه قرار می‌گیرد که مدل‌های ارائه شده علم دینی کدام است؟ چالش‌هایی که توسط دیدگاه‌هایی که ارائه علم دینی را غیرموجه برشمرده‌اند و نظریه پردازی دینی با آن مواجه است، چیست؟ در یک نگاه کلی نظریه پردازی در این سطح، دو هدف عینی را تعقیب می‌نماید:

۱. به آزمون گذاردن ظرفیت پارادایم فکری مبتنی بر آموزه‌های و حیان‌ی اسلام جهت نظریه پردازی در راستای فهم و یا تبیین کنش‌ها و واکنش‌ها در سطح تعاملات بین‌الملل؛

۲. مشخص نمودن قلمرو تبیینی و یا تفهیمی این نوع نظریه پردازی با نظریه‌های رایج و به عبارت دیگر قلمرو نقشی که این نوع نظریه پردازی برای خود در مناسبات علم و دین قائل است.

مدعای این سطح از پژوهش این است که از درون نظام فکری دینی، برنامه پژوهشی بیرون می‌آید که می‌تواند نظریه‌های مختلفی را در درون خود متناسب با واقعیات موجود، با هدف فهم یا تبیین آن‌ها پروراند. ضرورت این گونه تحقیق از آنجا آشکار می‌شود که اگر ایمان را صرف قبول تعبدی برخی اصول و آموزه‌ها ترجمه نکنیم بلکه آن را رهیافتی برای دست‌یابی به معرفت قابل اطمینان، اعتماد و وثوق بدانیم، این واقعیت به دست می‌آید که:

۱. در جامعه ایمانی در پرتو ایمان، نوعی از اتکای عقلانی به دست می‌آید که به هیچ‌وجه اعتماد به آن کم‌تر از اتکایی نیست که ناشی از معرفت تجربی و حسّی و یا برهانی است و بلکه نقش تکمیلی قابل توجهی دارد. افزون بر آن از آنجا که



همراه با یک رابطه قلبی است، در کنش‌های اجتماعی بسیار موثرتر و فعالانه‌تر عمل می‌کند. بدین معنا که کنشی که ناشی از اهتدا و اتکای ایمانی است، بسیار فعالانه‌تر و پرطرفیت‌تر از کنشی که براساس متقاعد شدن به صدق و صحت یک قضیه، آن هم بر مبنای خاصی از صدق رخ می‌دهد، عمل می‌کند. بعلاوه منطق مبتنی بر ملاک‌های نظریه انتخاب عقلانی (خردگرایی سودانگار) را متحول می‌سازد؛ زیرا براساس نوعی اعتقاد و احساس قلبی عمل کرده و دایره هستی‌شناسانه خود را نیز در گستره‌ای فراتر تعریف می‌نماید و منحصر به نگاه تجزیه و تحلیل نبوده و بر مدار حسابداری فارغ‌دلانه مبتنی بر سود - هزینه اقتصادی نمی‌شود.

۲. از سویی دیگر، از آنجا که این نوع ایمان براساس یک نظام معرفتی خاص و ضابطه‌مند به دست می‌آید، به صورت بین‌الذنهانی قابل اثبات و چالش است و حداقل نوعی نظام معرفتی جامعه مومنانه می‌باشد که کنش‌ها را شکل خاصی فهم می‌نماید و فضای تحلیلی را عوض می‌کند، همچنانکه بر کنش‌ها نیز تاثیر گذاشته و آن را به سوی خاصی جهت می‌دهد. به عبارتی دین، نظامی از معنا را شکل می‌بخشد که انگاره‌ها به نحو متمایزی در آن تولید، تفسیر و دریافت می‌شود و برای تبیین و فهم تعاملات و کنش‌های بین‌المللی جوامع دینی، فهم این نظام معنایی حتی برای علم سکولار نیز ضرورت می‌یابد.

مدعای نظریه دینی در این نیست که دانشمندان لازم است از ظرفیت نسبی توانمندی حاصل از کارهای کمی، نظریه‌های قیاسی و یا افزایش توانمندی خود در کسب ابزارهای تبیین چرایی و یا پیش‌بینی وقایع دست کشند بلکه بر این است که:

۱. نظریه دینی قادر است نقصان تحلیلی این فعالیت‌ها در سه قلمرو را تامین نماید؛ نخست شناخت قوانین تداخل قلمرو غیب (عالم فرامادی) و شهادت (کل عالم مادی)، و شناخت کنشگران غیبی و تاثیر آنان در کنش‌ها و ساختارهای عالم شهادت. دوم یادآوری یا تعلیم برخی قوانین ابطال‌پذیری که یا دست بشر به دلیل ناتوانی ابزاری او در آزمون از آن کوتاه است، و یا عقل بشر از آن غفلت ورزیده و آن را نادیده می‌گیرد، و سوم شناخت تحلیل آموزه‌های دینی از علل جنگ و همکاری است.

۲. نظریه دینی در معنای فرانظری، با ارائه بنیان‌های هستی‌شناختی و معرفت

شناختی، چهارچوبی نظری و پارادایم فکری خاصی را شکل می‌بخشد که نقش بسزائی در تحلیل و تبیین و فهم پدیده‌ها و همچنین در جهت‌گیری و غایات علم دارد.

۵-۳. داعیه علمی بودن در کدام مرحله

نظریه دینی در کدامین مرحله نسبت به سایر رقبای خود مدعا علمی بودن را داراست. به عبارت دیگر، نظریه دینی در کدامین قلمرو مداخله خود در علم را تعریف نموده و مدعی رقابت علمی در نظریه پردازی با سایر نظریه‌ها است؟ حوزه فعالیت دین در تولید علم در قلمرو علوم اجتماعی به کدامین مرحله از مراحل تولید علم توسعه می‌یابد؟ برای پاسخ به این سؤال لازم است صورت‌های متفاوتی که به‌عنوان حوزه فعالیت دین در تولید علم می‌تواند مطرح باشد را بررسی نماییم:

۱. موضوع و مسائل علم؛ بدین معنا که ابعاد مرتبط با دین در عرصه بین‌الملل، مسائلی را به صورت خواسته یا ناخواسته در دستور کار حوزه علم روابط بین‌الملل قرار می‌دهد. همچنان که پیش از این اشاره شد، خیزش جنبش‌های دینی از دهه نود به بعد و ظرفیت قدرت جوامع اسلامی، گرایش‌های مختلف علم روابط بین‌الملل را درگیر با این موضوع ساخته است. این قلمرو همان محدوده‌ای است که نظریه دینی روابط بین‌الملل، در معنای اول آن بدان می‌پردازد.

۲. غایات و اهداف علم؛ جوامع دینی در تعریف اهداف و کارکرد برای دانش و اینکه دانش را در خدمت اهداف خود بکار گیرند، فعال است و مقاصد دینی را به‌عنوان راهنما و تعیین‌کننده اهداف و غایات تحقیق و نظریه پردازی اخذ می‌کنند. در معنایی دیگر، حضور دین در مرحله تجویز رخ می‌نمایاند؛ بدین معنا وظیفه توصیف و کشف و تبیین با علم و وظیفه تجویز و هنجار با دین است. این نگرش معتقد است پیامدهای ناهنجار علم مدرن، به علت آن است که مرحله هنجاری و تجویزی علم از دین جدا مانده است.

۳. مبانی فرانظری؛ دین در پیش‌فرض‌ها و مبانی فرانظری علم مداخلت دارد و حتی می‌تواند در فرضیه‌سازی و ارائه مسائل در پیشگاه علم، دارای نقش باشد. علم همواره از پیش‌فرض‌های متافیزیکی در مقام گردآوری تأثیرپذیر بوده است.

پیش فرض‌های علمی که خود علم در مورد آن نظارت و داوری ندارد، لیکن در مقام داوری و تکنیک‌های آزمون و زبان علم، علم از دین کاملاً مستقل و مجزا است.

۴. استراتژی‌های تحقیق یا روش آزمون علمی؛ آنچه علم را هویت مستقل بخشیده و مورد بحث و منازعه است، روش است. آیا نظریه دینی می‌تواند روش معرفت‌شناسانه مستقلی در حل مشکلات جهان اجتماعی ارائه دهد؟ نسبت روش دینی و تعامل آن با استراتژی‌های تحقیق، تکنیک‌های آزمون و روش‌های رقیب مدعی علمی بودن چگونه است؟ آیا تاثیرات دینی صرفاً در مقام گردآوری رخ می‌دهد یا در مقام داوری نیز، دین داعیه دار است؟

۵. منابع و ابزار تولید؛ بدین معنا که دین، به صورت خاص، منبع شناخت دیگری به نام «وحی» و ابزار معرفتی دیگری به نام «نقل» در اختیار آدمی قرار می‌دهد. به گونه‌ای که حضور این منبع و ابزار معرفتی در کنار سایر منابع و ابزارهای شناخت، منجر به تحول در علم می‌شود. در این برداشت، علم دینی به معنای آن است که وحی را از جمله منابع معرفت در علم محسوب کنیم. همچنان که تجربه، عقل و یا تاریخ از منابع علم است. وحی نیز به‌عنوان منبعی در شناخت طبیعت و یا روابط و پدیده‌های اجتماعی بدان افزوده شود؛ همچنان که در موضوعات علم، به منابع و روشی که بر مبنای اندیشه و پارادایم نگرش دینی دارای اعتبار و حجیت است مراجعه می‌کنیم. دین، از تجربه و عقل به‌عنوان منابع معتبر برای شناخت یاد کرده است، پس دستاوردهای آن نیز معتبر است و تعارضی میان علم و دین نخواهد بود. بلکه بهره‌گیری از دریچه دین در شناخت و فهم از جهان، اعم از جهان طبیعی، اجتماعی و انسانی است. علم و دین از دو حیث منظر و جنبه مختلف، پدیده‌ها را تجزیه و تحلیل می‌نمایند. در این معنا علم دینی به معنای ادعای امکان دریافت اطلاعات علمی درباره طبیعت و جهان از طریق وحی، متون مقدس و یا آموزه‌های دینی معتبر است، بدون آنکه سایر ابزارها و منابع معرفتی مورد انکار قرار گیرد.

سئوالات فوق می‌رساند اندیشمندی که به حوزه نظریه پردازی روابط بین‌الملل وارد می‌شود، لازم است مبانی روش‌شناسانه خود در تولید علم را در سه سطح یعنی فلسفه علم، فلسفه علوم اجتماعی و در نهایت گرایش‌های نظریه پردازانه در

روابط بین‌الملل، با توجه به تحولات هرکدام از سطوح و گستره نگرش‌ها تبیین نماید. بدون تردید مبانی متخذه نمی‌تواند با مبانی هستی‌شناسانه و روش‌شناسانه او تهافت داشته باشد. دیگر آنکه لازم است نسبت به مدل‌های علم دینی، اتخاذ مبنا نماید. در این راستا رابطه علم و دین، عقل و وحی و در نهایت مدل‌های ارائه شده علم دینی، اهمیت خاص می‌یابد.

۳-۶. مروری بر ماهیت دیسپلینی بحث

از موارد اساسی برای تشخیص ماهیت بحث بررسی این سؤال است که اساساً نظریه دینی روابط بین‌الملل از چه جایگاه دیسپلینی در علم برخوردار است؟ نسبت و تمایز آن با مباحث جامعه‌شناسی دین، الهیات، فقه، کلام و... چگونه می‌باشد؟ برای پاسخ به سئوالاتی از این دست و بررسی ماهیت بحث لازم است بر انواع مباحثی که در قلمرو دین در رویکرد اجتماعی مورد توجه است، مروری نموده و جایگاه نظریه دینی روابط بین‌الملل در معنای مورد نظر را مشخص نماییم. از سوی دیگر، از آنجا که روابط بین‌الملل زیر مجموعه علوم اجتماعی است، ضروری است جایگاه نظریه پردازی دینی در روابط بین‌الملل از این حیث نیز مورد توجه قرار گیرد.

۱-۳-۶. جایگاه نظریه دینی روابط بین‌الملل در مباحث علوم اجتماعی

در این معنا از آنجا که با نظام فکری دین نسبت به تبیین و یا فهم رفتار اجتماعی بشر روبرو هستیم؛ به گونه‌ای در بحث میان رشته‌ای تعامل علوم اجتماعی و به طور خاص روابط بین‌الملل و الهیات به معنای عام آن (تئولوژی)، وارد شده‌ایم. مدعای مورد کنکاش این ورود این است که گزاره‌های الهیاتی، برخوردار از ظرفیت نوعی نظریه پردازی درباره جهان اجتماعی است. لازمه حداقلی این مدعا آن است که گزاره‌های الهیاتی به صورت منسجم از ظرفیت پاسخگویی به موضوعات و مسائلی که مدعاهای اندیشمندان علوم اجتماعی حول پاسخگویی به آنها شکل گرفته است، برخوردار باشند. به تعبیری می‌توان گفت که این کنکاش، آزمونی برای ظرفیت الهیات درباره تفکر نمودن به صورت جامعه‌شناسانه پیرامون گزاره‌ها و آموزه‌های هنجاری خود می‌باشد.

برای مشخص شدن ماهیت بحث لازم است با توجه به اینکه روابط بین‌الملل زیرمجموعه علوم اجتماعی تلقی می‌شود، به تمایز چند سطح تحلیل و اهداف

تحلیلی هرکدام توجه نماییم:

۱. جامعه‌شناسی دین: هدف تحلیلی این سطح، بررسی عوامل اجتماعی است که اعمال دینی را تعیین بیرونی اجتماعی بخشیده و به نحو خاصی بر مبنای سایر عوامل اجتماعی هر جامعه معنا می‌نماید و دیگر اینکه چگونه دین بر شکل‌گیری پدیده‌های اجتماعی تاثیر می‌گذارد. مطالعات امثال دورکهایم را می‌توان در این مقوله جای داد. این روش هنگامی که در قلمرو مطالعات بین‌الملل وارد می‌شود، به بررسی عوامل بین‌المللی که نحوه خاصی از کنش‌ها و واکنش‌های دینی را می‌تواند در مقام عمل از سوی بازیگران تعیین کند و یا در سطح ساختاری، نظام‌های معنایی را جهت بخشی دینی خاصی بنماید، بررسی و تجزیه و تحلیل می‌نماید و به نوعی می‌توان گفت نوع نخست نظریه پردازی روابط بین‌الملل است که پیشتر ذکر آن به میان آمد.
۲. جامعه‌شناسی الهیات: هدف تحلیلی آن بررسی عوامل اجتماعی است که بر سیستم فکری و نظام آموزه‌های نهفته در ورای اعمال دینی اثر گذارده، آن را تعیین بخشیده و سمت و سو داده است؛ مانند مطالعات مانهایم. در مطالعات بین‌المللی هم می‌توان عوامل بین‌المللی اعم از عوامل در سطح بازیگران و رفتارها و یا عوامل ساختاری که باعث شده تا در مباحث بین‌المللی مطرح در آموزه‌های الهیاتی، مباحث خاصی برجسته و بر آن تمرکز شود، مورد بررسی قرار گیرد.
۳. الهیات جامعه‌شناسانه: نوعی بررسی الهیاتی که دارای اندیشه انعکاسی و جست‌وجو نسبت به مبانی و دیدگاه‌های جامعه‌شناسانه درون تعالیم خود می‌باشد، مانند الهیات فمینیسم یا تئولوژی لیبرال که سعی می‌کند با نگاه زن محورانه یا با نوعی نگاه بر مبنای مکتب فکری خاصی، مباحث تئولوژی را بازخوانی نماید. در سطح روابط بین‌الملل هم می‌توان با نگاهی روابط بین‌الملل گرایانه یعنی از منظری از منظرهای روابط بین‌الملل، مباحث الهیات را بازخوانی مجدد نمود. همچنان که مشخص است، این روش گرایش به نوعی تحمیل‌گرایی بر آموزه‌های الهیاتی دارد.
۴. جامعه‌شناسی الهیات گرایانه یا الهیات اجتماعی: که به بررسی و تحلیل روابط اجتماعی و کنش‌ها و واکنش‌ها از منظر آموزه‌های دینی می‌پردازد و سعی می‌کند با بهره‌گیری از آموزه‌ها و روش‌های الهیاتی و مناسبات عرصه بین‌الملل، در سطح پدیده‌مندی عصر کنونی فهم و تبیین نماید.

نگاهی که در نظریه دینی روابط بین‌الملل مطرح است، در قلمرو شاخه اول و اخیر جای می‌گیرد. در شاخه اول نظریه دینی روابط بین‌الملل، درصدد فهم و تبیین آن است که چگونه انگاره‌های دین بر شکل‌گیری پدیده‌های روابط بین‌الملل تاثیر می‌گذارد، کنش‌ها و واکنش‌ها را در سطح تعاملات سیاست بین‌الملل متاثر می‌سازد و در ساختار بین‌الملل چه جایگاهی از توانمندی قدرت را داراست. در قلمرو شاخه اخیر بررسی الهیاتی عرصه بین‌الملل، مناسبات و تعاملات، جامعه و نهادهای بین‌المللی و ارزیابی پدیده‌ها و مسائل اجتماعی بین‌الملل از منظر آموزه‌های دینی مد نظر است. الهی‌دان اجتماعی روابط بین‌الملل، به بررسی عرصه تعاملات بین‌الملل و مشکلات آن پرداخته و تلاش می‌نماید تا به فهم و برداشتی از آنها و جهت‌گیری‌ای نسبت به آنها دست یابد که مبتنی بر تعالیم و آموزه‌های دینی است.

۲-۶-۳. نسبت نظریه دینی روابط بین‌الملل با سایر دانش‌های اسلامی

نظریه دینی روابط بین‌الملل در معنای دوم آن که به دنبال نگاه تحلیلی آموزه‌های دینی به عرصه بین‌الملل است، ناگزیر از مراجعه به منابع معتبر دینی و براساس روش‌های معتبر مراجعه به این گونه منابع است. از این رو از کلیه علوم که این وظیفه را برعهده داشته و به تحلیل روش‌مند آموزه‌های دینی می‌پردازند؛ مانند تفسیر قرآن، کلام، فقه و روش اجتهادی بهره می‌جوید. با این وجود، نوع رویکرد متمایز آن باعث می‌شود تا ماهیتی متفاوت از نگاه علوم مذکور به قلمرو روابط بین‌الملل بیابد. برای توضیح این تفاوت به تفکیک سه حوزه از یکدیگر می‌پردازیم:

الف - نگاه الهیاتی به روابط بین‌الملل: این نگاه درصدد آن نیست که مناسبات و تعاملات بین‌الملل را در سطح کنونی آن فهم کرده و نگاه آموزه‌های دینی نسبت به آن را به صورت نظام‌مند استخراج کند، بلکه درصدد است تا کلیه آموزه‌هایی را که در متون دینی پیرامون مناسبات و روابط بین‌الملل بیان شده، فهم نماید. به تعبیر دیگر، بیش از آنکه دغدغه فهم و تبیین نظام‌مند عرصه کنونی کنش‌ها و واکنش‌های بین‌المللی بر مبنای آموزه‌های دینی را داشته باشد، دلمشغول فهم کلی آموزه‌های دینی با توجه به عصر صدور است. از این رو در اینگونه تحلیل‌ها، بیشتر توصیف آموزه‌های دینی به صورت موضوعی مورد توجه قرار می‌گیرد تا اجتهاد و بلکه فراتر استخراج نظام‌الگوی

تحلیلی آموزه‌های دینی نسبت به فهم و تبیین روندها و مسائل کنونی.

ب - نگاه فقهی به روابط بین‌الملل: این نگاه درصدد است تا احکام شرعیه تعاملات و مناسبات حاکم بر روابط بین‌الملل را تبیین کند. در این نگاه، پس از شناخت موضوع که مسئولیت آن بر دوش دیگران است و نه بر عهده فقه، به منابع معتبر دینی مراجعه و براساس روش معتبر اجتهادی، حکم شرع نسبت به آن موضوع استخراج می‌شود. قابل عنایت است، اگر بپذیریم فهم عمیق پدیده‌ها، خصوصاً در عصر مدرن که پدیده‌ها از پیچیدگی خاص برخوردارند، بر عهده علوم اجتماعی است، در این صورت نقش فقه روابط بین‌الملل، بیان احکام فرعیه از ادله تفصیلیه برای موضوعات بین‌المللی می‌باشد نه فهم و تبیین کنش‌ها و واکنش‌های بین‌الملل؛ هرچند که قلمرو فقهی برای صدور حکم نیازمند فهم عمیق موضوع است لیکن خود وظیفه‌دار این فهم نیست.

ج - نگاه علوم اجتماعی به روابط بین‌الملل: این نگاه درصدد است تا روابط و مناسبات و کنش‌ها و واکنش‌ها را در سطح تعاملات بین‌المللی فهم و تبیین نماید. به دیگر سخن، به چگونگی و چرایی این مناسبات و روابط توجه دارد و با این نوع تجزیه و تحلیل، می‌کوشد تا به نحو مناسب‌تری پدیده‌ها را مدیریت نماید. در این معنا نظریه دینی روابط بین‌الملل به‌عنوان زیر شاخه‌ای از علوم اجتماعی عمل نموده و درصدد است عرصه کنش‌ها و واکنش‌های سیاست بین‌الملل را فهم و تبیین نماید. دغدغه اصلی او فهم و تبیین کنش‌ها و واکنش‌ها و نه تفسیر آموزه‌های دینی است و صد البته در این فهم و تبیین، بر این باور است که علم هم در مقام گردآوری و هم در مقام داوری متأثر از انگاره‌ها و چهارچوب‌های متفاوت نگرش و جهان‌بینی‌های متمایز است. از این رو نوع چهارچوب نگرشی دین و انگاره‌های آن به جهان و روابط آن، تحلیلی متمایز را پدید خواهد آورد. دیگر آنکه دین، دست تحلیلی بشر را به عرصه‌ای که ابزارهای بشری در آن توانمند نیست، باز می‌نماید و تحلیل او را با توجه به کنشگران و مولفه‌های عالم غیب که روابط جهان بشری را محفوف به خود داشته و متأثر می‌سازند، بهره‌مند می‌سازد. به دیگر سخن، منظر دینی از طریق تاثیر بر مبانی فرانظری هستی شناسانه و معرفت شناسانه و از طریق بیان قوانین تاثیرگذار عرصه غیبی که در نحوه عملکرد پدیده‌های اجتماعی موثر است، سطح تحلیل پژوهشگر علوم اجتماعی را عمق

می‌بخشد. این رویکرد هرچند از آموزه‌های الهیاتی بهره می‌برد، لیکن الهیات در این رویکرد در جایگاهی جامعه‌شناسانه قرار گرفته و به‌عنوان یک محقق اجتماعی و براساس پارادایم‌های فکری خود و روش‌های علمی، به فهم اجتماع می‌پردازد و براساس آن فهمی خاص را ارائه می‌کند که حداقل در جوامع دینی، دارای نقش تکوینی است. با این نگاه الهیات اجتماعی روابط بین‌الملل اعتراض به نوعی تقلیل‌گرایی ناشی از علم‌زدگی است که نمی‌تواند بخش وسیعی از جهان روابط بین‌الملل را فهم و تبیین نماید. لازم به ذکر است که همین نوع نگاه باعث می‌شود تا قلمرو بحث از مباحث الهیات خارج و در قلمرو علم قرار گیرد.

۳-۶-۳. تمایز رویکرد علمی از رویکردهای التقاطی و انتزاعی

یکی از سئوالات اساسی در اینگونه تحلیل، نوع رابطه‌ای است که رویکرد علم دینی با رویکردهای علمی رقیب برقرار می‌نماید. این بحث به نوعی ریشه در مباحث رابطه علم و دین دارد. در اینجا لازم است میان چند نوع تلاش الهیات اجتماعی تمایز قائل شویم:

الف - رویکرد انتزاعی: به کنکاش در متون و آموزه‌های الهیاتی پرداخته و بدون در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی پدیده‌های اجتماعی کنونی، سعی می‌کند این آموزه‌ها را مورد فهم قرار دهد. این رویکرد یا به ارتباط آموزه‌ها با شرایط کنونی اهمیتی نداشته و یا با برداشت سطحی از شرایط کنونی، سعی در انطباق آموزه‌ها با شرایط، با کم‌ترین مناسبت دارد. شایان ذکر است این رویکرد همانند رویکردهایی چون جامعه‌شناسی فلسفی (رویکرد فیلسوفانه به علوم اجتماعی)، یا طبیعت‌شناسی فلسفی (رویکرد فیلسوفانه به علوم طبیعی)، در مسائل علوم اجتماعی، ممکن است به سادگی در تعارض با علم مدرن قرار گیرد.

ب - رویکرد منفعلانه یا حل مسئله: تلاش می‌کند تا از منظر چهارچوب نظریات موجود به عرصه روابط اجتماعی و بین‌المللی نگریسته و در نهایت مسائل و مشکلاتی که چهارچوب‌های موجود با آن دست به گریبان و یا ناتوان از پاسخگویی هستند را با نگرش الهیاتی پاسخگو باشد. این نگرش، فرصت فعالانه عمل کردن و عبور از چهارچوب‌های نظری موجود را برای الهیات اجتماعی فراهم نمی‌سازد.

ج - رویکرد التقاطی: این رویکرد سعی می‌کند نظریه‌ها و یا چهارچوب‌های

نظری موجود را با متون دینی توجیه نموده و از آموزه‌های دینی برای آن شواهدی دست و پا نماید.

د - رویکرد علم دینی: تلاش می‌کند تا نظام حاکم بر پدیده‌ها در عصر کنونی را از منظر چهارچوب نظام فکری دینی که متخذ از مبانی فرانظری اعم از مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی پارادایم دینی است، فهم و تبیین نماید. این رهیافت با بهره‌گیری از روش علمی مورد قبول و حاکم بر حوزه علمی اندیشمندان دینی، نظامی از مسائل جدید متناسب با وضعیت روز و مبانی پارادایمی خود را طرح و پاسخ می‌گوید؛ علاوه بر آن که پاسخگوی مسائل و پرسش‌های فرانظری و نظری این گرایش علمی بوده و به ارائه تبیین و یا فهم جدید بر مبنای پارادایم (نظام فکری فرانظری) خود نسبت به پدیده‌های جاری و یا در گام فراتر راهگشایی برای عبور به سوی نظام مطلوب باشد.

۴-۶-۳. نسبت نظریه اجتماعی و نظریه دینی

لازم به ذکر است که نگرش اندیشمندان نسبت به رابطه نظریه اجتماعی و الهیات را می‌توان در چند سطح تعریف نمود:

الف - الهیات و نظریه اجتماعی هیچ ارتباطی با یکدیگر نداشته و در تعارض با یکدیگرند. امثال ماکس وبر؛

ب - علوم اجتماعی همان مباحث الهیات است که سکولار شده است. امثال جان میل بانک؛

ج - علوم اجتماعی، الهیات را در قالب مباحث اخلاقی گفتمان سکولار ترجمه کرده و به آن تقلیل بخشیده است. امثال هابرماس، پارسونز و دورکهایم را می‌توان از این جمله برشمرد؛

د - نظریه اجتماعی و الهیات به صورت دیالکتیکی دارای داد و ستد با یکدیگر می‌باشند. امثال بلوخ و یا برخی اصحاب مکتب فرانفکورت؛

ه - علوم اجتماعی صرفاً دارای ریشه‌های الهیاتی است لیکن از مباحث آن فاصله گرفته است. امثال چارلز تیلور.

شاید بتوان گفت در کل دو تلقی نسبت به الهیات اجتماعی (ناشی از دیدگاه‌ها

نسبت به رابطه علم و دین) شکل گرفته است:

الف - نگاه رقابتی: همچنان که علم نسبت به رابطه پدیده‌ها به تبیین و یا فهم می‌پردازد، آموزه‌های دینی نیز در این رابطه اظهار نظر می‌کنند و اظهار نظر آنها می‌تواند همخوان و یا متعارض با نتایج علمی باشد.

ب - نگاه تکمیلی: نگاه الهیات اجتماعی سه بعدی است: انسان، طبیعت (عالم شهود)، مافوق طبیعت (عالم غیب). در این نگاه عالم غیب نسبت به عالم شهود فعالانه عمل می‌کند و تنها واقعیات عالم شهود (اعم از مادی یا غیرمادی) نیست که تاثیرگذار در تعامل پدیده‌هاست بلکه واقعیات عوالم بالاتر نیز تاثیرگذار است که می‌بایست در تبیین یا فهم مورد توجه قرار گیرد.

قابل ذکر است نگاه نظریه دینی روابط بین‌الملل بر آن نیست که با وارد نمودن عقاید و تبیین‌های دینی در قلمرو آنچه تفحص علمی نامیده می‌شود، جای را برای علم تنگ نموده و یا خود را محروم از دستاوردهای نظریه‌های این قلمرو نماید، بلکه با این فرض که در علوم اجتماعی که مرتبط با فهم از طبیعت و انسان است، مبانی فرانتظری نقشی اساسی در فهم و تبیین دارد، نوع دیگری از فهم و تبیین در قلمرو جهان اجتماعی را مورد کنکاش قرار دهد که از هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی متمایزی برخوردار است. بر این اساس نظریه دینی در این نوشتار در معانی زیر به کار نمی‌رود:

۱. برداشتی که توانمندی بشر در دستاوردهای تجربی را به لحاظ معرفت‌شناختی یا کارکردی به صورت مطلق، انکار می‌ورزد. بلکه رویکرد علم دینی بر این باور است که همان خداوندی که جهان و زندگی بشر را بر مبنای حاکمیت قوانین و قواعدی بنا نهاده است که علم در تلاش برای کسب آن است، وحی را نیز نازل کرده و خود به بخشی از قواعد و قوانین دست‌یافتنی و یا نایافتنی علم اشاره نموده است. سخن بر سر این نیست که قوانینی را که بشر در صفحه کتاب آفرینش می‌تواند درک کند و بیابد و مشاهده کند، از میان صفحه کتاب نازل شده الهی بیرون کشد. بلکه سخن بر سر آن است که دست‌متعارف بشر از تجربه عوالمی موثر در پدیده‌های این جهان کوتاه است (جهان غیب) و دیگر آنکه چشم بشر نسبت به برخی قلمروهای همین جهان دست‌یافتنی، دچار غفلت و تیرگی است و وحی برای ترمیم دست کوتاه و یا برای تذکر و شفافیت بخشیدن به چشم تیره و تار به یاری معرفت بشری دست‌یازیده است و مهم

آن است که برخی عرصه‌ها نه صرفاً میدانی برای آزمون یک نظریه است و بس، بلکه انسان و معنای زندگی‌اش در معرض محک و امتحان قرار می‌گیرد.

۲. این نگاه درصدد آن نیست که توانمندی دین و وحی را در محدودیت‌های علم جست‌وجو نماید؛ بدین معنا که هر پیشرفت علمی، عقب‌نشینی دین و وحی را به همراه داشته باشد. همچنان که درصدد آن نیست که دست خداوند را به صورت مستقیم و بی‌ضابطه در تک‌تک حوادث و پدیده‌های خلقت جست‌وجو نماید؛ زیرا که دست خداوند را در جعل قوانین خلقت می‌بیند که علم درصدد کشف آن است و از عهده جزئیات برخی زاویه‌های آن هم برمی‌آید. بلکه در تلاش است تا از وحی در کلیت نظام و قانون‌مندی هستی بهره جوید. در این نگاه وحی به انسان یاری می‌رساند تا زندگی و قواعد زندگی‌اش را بشناسد و بحث از وحی، ناظر به حالی ملموس و دست‌یافتنی است. ایمان دینی دارای بار معرفتی است که دیدگاهی جدید برای نگرستن به جهان و پیدایش بصیرت جدیدی است که سایر امور و پدیده‌ها در پرتو آن معنایی خاص و تبیینی ویژه و فهمی جدید می‌یابد. فراتر آن که ایمان شرط شناخت منسجم است؛ بدین معنا که ایمان، فراهم‌سازنده مقولات کلیدی است که راه را برای دستیابی به شناختی کلی و منسجم و عقلانی از زندگی و جهان، فراهم می‌سازد. ایمان سررشته‌ای است که تمام کثرات شناختی را به وحدتی منطقی، در پرتو همه یافته‌های علوم تجربی، به نظم و انسجام واحد می‌رساند (باربور، ۱۳۶۴: ۲۶۴).

۵-۶-۳. انواع روابط بین‌الملل دینی

در رابطه دین و روابط بین‌الملل، چند نوع مطالعات را می‌توان از هم متمایز نمود:
الف - روابط بین‌الملل دینی: علم روابط بین‌المللی است که نگرش‌های اجتماعی دکتترین‌های دینی در روابط بین‌الملل را در تحلیل‌های علمی خود مدخلیت می‌دهد. از آنجا که تجربه (نه صرف مشاهده گرایشی محسوس بلکه به معنای وسیع آن) و آزمون در علم دارای نقش اساسی است. نتایج (داده‌های) تجربی که دکتترین‌های دینی در اختیار می‌گذارد، با پذیرش و محکم کردن آن و یا داده‌هایی که دین تحت عنوان خبر از تاثیر و تاثرات عالم فرامادی بر عالم مادی دارد را در تبیین خود برای فهم و توضیح جریانات اجتماعی در روابط بین‌الملل بهره می‌گیرد.

در این سنخ، دین متغیری مستقل است، همچنان که روابط بین‌الملل نیز چنین است. ب - روابط بین‌الملل دین: سنتی در علوم اجتماعی که امر دین را متغیر وابسته دانسته و بر علل تاثیرگذار بین‌المللی (سیاسی) و بر تحولات درونی ادیان (اعم از آموزه‌ها، شعائر، مواضع اجتماعی و...) تمرکز می‌جوید. شاید آن را بخشی از جامعه‌شناسی سیاسی دین بتوان تلقی کرد. به عبارت دیگر، بر علل غیردینی (سیاسی از نوع روابط بین‌المللی) تاثیرگذار بر دین تمرکز دارد.

ج - روابط بین‌الملل ادیان: سنتی در علوم اجتماعی که به مناسبات میان ادیان بزرگ و تعاملات آن‌ها، در قالب تعاملات میان سازمان‌های ادیان مختلف، اندیشه‌های ادیان، تاثیرات ادیان بر دینداران و روابط اجتماعی آنان با یکدیگر می‌پردازد و البته به طور خاص، روابطی که در مقوله امور سیاسی می‌باشند.

د - روابط بین‌الملل دینداران: سنتی در علوم اجتماعی که تعاملات دینداران (جوامع دینی) ادیان مختلف را در سطح بین‌المللی تجزیه و تحلیل کرده و نوع روابط آنان با یکدیگر را که تاثیرگذار بر مناسبات سیاست بین‌الملل است، تبیین می‌کند.

ه - الهیات روابط بین‌الملل: به بررسی آموزه‌های روابط بین‌المللی دین می‌پردازد. شاید بتوان آن را جزیی از روابط بین‌الملل دینی دانست. در روابط بین‌الملل دینی، دین فراتر از آموزه‌ها رفته، بلکه مجموعه‌ای از رفتارها، قوانین، قواعد و سنت‌های اجتماعی منابع توثیق یافته از منظر آن دین است. اما در الهیات اکتفا به آموزه‌ها و عمدتاً متنی می‌شود. اگر الهیات را به طور عام بگیریم، با روابط بین‌الملل دینی یکسان خواهد بود. با توجه به آنچه گذشت نظریه دینی روابط بین‌الملل با قسم اول و اخیر در ارتباط است.

نتیجه‌گیری

تحمیل اندیشه سکولاریسم بر حوزه نظری روابط بین‌الملل و رستاخیز جنبش‌های اسلامی در چند دهه اخیر، بسیاری از اندیشمندان این گرایش علمی را بدین باور رسانده است که نظریه‌های روابط بین‌الملل، با غفلت از دین، دست خود را از فهم و تبیین بخش عمده‌ای از واقعیات عرصه سیاست بین‌الملل که مربوط به نقش بازیگران

دینی و یا انگاره‌های دینی است، کوتاه نموده‌اند. بلکه فراتر، اندیشمندان علوم اجتماعی را با این سؤال مواجه ساخته است که آیا علوم اجتماعی با حاکمیت تعصب‌ورزانه سکولاریسم بر آن، دچار ناتوانی در تبیین و فهم نشده است؟ از سوی دیگر، حضور گزاره‌های قابل توجهی نسبت به ابعاد تحلیلی روابط بین‌الملل در منابع اسلامی، به گونه‌ای است که ظرفیت ارائه تبیینی متفاوت از چهارچوب‌های نظری کنونی را نمایانگر است و قادر است رهیافتی جدید در فهم و تبیین کنش‌ها و واکنش‌های تعاملات بین‌المللی ایجاد نماید. بر این اساس، این سؤال را فرا رو نهاده است که آیا انگاره‌های دینی می‌تواند مجموعه منسجمی از آموزه‌ها در سطح نظری ارائه کرده و با ارائه منظری جدید، به فهم و تبیین مسائل جاری بین‌الملل کمک نماید؟ این نوشتار در گام نخست با مروری بر تئوری‌های روابط بین‌الملل، درصدد طرح این پرسش برآمد که چرا علی‌رغم آنکه جنبش‌های دینی، ظرفیت قدرت خود را در عرصه تعاملات سیاسی بین‌الملل تحمیل نموده‌اند، هیچ‌کدام از سنت‌های نظری روابط بین‌الملل تمایلی به تحلیل این عرصه از خود نداده‌اند. ناتوانی تئوری‌ها در تحلیل مناسبات گسترده و متحول اخیر بین‌الملل، ایجاب می‌نماید تا هم‌زمان با اهمیت یافتن ابعاد فرانظری نظریه پردازی در مناظره چهارم روابط بین‌الملل و لزوم توجه به رهیافت‌های جدید در فهم و تبیین پدیده‌های بین‌المللی، بر لزوم به آزمون گذاردن ظرفیت انگاره‌های دینی در تحلیل روابط بین‌الملل نیز تاکید شود. این نوشتار به‌عنوان مدخلی بر نظریه پردازی اسلامی روابط بین‌الملل، لزوم فعالیت در دو سطح علمی یعنی نظریه دینی روابط بین‌الملل و امکان‌سنجی نظریه دینی روابط بین‌الملل را مورد توجه قرار داد. همچنین با پرداختن به ابعاد و گستره بحث، انواع مختلف نظریه پردازی دینی در قلمرو علم روابط بین‌الملل را از یکدیگر تفکیک نمود. بر این اساس، نظریه دینی روابط بین‌الملل در معنای نخست، به بررسی تاثیراتی می‌پردازد که دین در عرصه کنش‌ها و واکنش‌های بین‌المللی، اعم از سطح کنشگر یا ساختار (مادی یا انگاره‌ای) گذاشته و به‌عنوان ظرفیت قدرت عمل می‌نماید. در معنای دوم، نظریه دینی به معنای تحلیلی است که آموزه‌های دینی و یا پارادایم‌های فکری که آموزه‌های دینی آن را ایجاد می‌کند، از نحوه کنش‌ها و واکنش‌های عرصه بین‌الملل ارائه می‌نماید که ممکن است متعارض، مکمل یا متغایر با تحلیل آنچه به‌عنوان تحلیل‌های علمی رقیب روابط بین‌الملل مطرح است، باشد.

براساس قسم اخیر، سه نوع از نظریه پردازی در قلمرو روابط بین‌الملل متصور است. نوع نخست آن بدین معناست که می‌توان از درون آموزه‌های دینی، نظریاتی آزمون پذیر را استخراج نمود؛ به گونه‌ای که قادر است بخشی از مشکلات و کاستی‌های علم در تبیین یا فهم پدیده‌های اجتماعی را یاری رساند. این نوع نظریه در قلمرو سنن الهی روابط بین‌الملل قابل استخراج است. نوع دوم، فرانظری است. در این معنا نظریه دینی به معنای تلاش برای استخراج چهارچوب فهم یا تبیین عقلانی نظام‌مند، نسبت به فرایند یا ساختار یا رفتار کنشگران یا پدیده‌های اجتماعی (به طور عام، اعم از جوامع دینی یا غیر دینی)، از درون منابع و آموزه‌های دینی و براساس روش‌های معتبر استخراج این منابع و با اتکا بر بنیان‌های فرانظری است و سوم، از نوع نظریه سازنده براساس این ایده است که دیدگاه‌ها و نظریات دینی، در مسائل اجتماعی دارای نقش تکوینی و سازنده بوده و به‌عنوان نظام‌های معنایی هدایت کننده در چرخه فرایند تاثیرگذاری بیرونی وارد می‌شود و بر کنش‌های جوامع و اجتماعات دینداران، تاثیر می‌گذارد. همچنان‌که می‌توان از نظریه هنجاری دینی روابط بین‌الملل نیز در قسمی متفاوت نام برد.

این نوشتار در گام بعد تلاش نمود تا ماهیت دیسپلینی تلاش در جهت نظریه پردازی دینی روابط بین‌الملل را مورد مذاقه قرار دهد. از این رو با مروری بر ماهیت دیسپلینی این علم، به سئوالاتی از این دست پرداخت که جایگاه نظریه دینی روابط بین‌الملل در مباحث علوم اجتماعی در کدام بخش قرار دارد و نسبت آن با جامعه‌شناسی دین، جامعه‌شناسی الهیات، الهیات جامعه‌شناسانه، جامعه‌شناسی الهیات‌گرایانه یا الهیات اجتماعی چیست؟ نسبت نظریه دینی روابط بین‌الملل با سایر دانش‌های اسلامی چیست و تمایز نگاه علوم اجتماعی دینی به روابط بین‌الملل با نگاه الهیاتی به روابط بین‌الملل، نگاه فقهی به روابط بین‌الملل کدام است؟ تمایز رویکرد علم دینی از رویکرد انتزاعی، رویکرد منفعلانه یا حل مسئله و رویکرد التقاطی چه می‌باشد؟ نسبت نظریه اجتماعی و نظریه دینی و رابطه نظریه اجتماعی و الهیات چیست؟ انواع روابط بین‌الملل دینی کدام است و نظریه دینی روابط بین‌الملل چه نسبتی با روابط بین‌الملل دینی، روابط بین‌الملل دین، روابط بین‌الملل ادیان، روابط بین‌الملل دینداران و الهیات روابط بین‌الملل دارد.*



منابع

الف - فارسی

- باربور، ایان. ۱۳۶۴. *علم و دین*، بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: نشر دانشگاهی.
- بلیکی، نورمن. ۱۳۸۴. *طراحی پژوهش‌های اجتماعی*، حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. ۱۳۸۹. *اسلام و نظریه‌های روابط بین‌الملل: رویکردی فراتر*، در مجموعه اسلام و روابط بین‌الملل به اهتمام حسین پوراحمدی. تهران: دانشگاه امام صادق.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. ۱۳۸۹. چگونگی و چیستی نظریه اسلامی روابط بین‌الملل، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال پنجم، شماره ۲.
- ونت، الکساندر. ۱۳۸۴. *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

ب - انگلیسی

- Allison, Graham T. 1971. *Essence of Decision: Explaining the Cuban Missile Crisis*, Boston: Little, Brown.
- Burchill, Scott, Andrew Linklater. 2005. *Theories of International Relations*. New York: N.Y. Palgrave Macmillan.
- Buzan, Barry and Acharya, Amitav. 2010. *Non-Western International Relations Theory, Perspectives on and beyond Asia*, Routledge.
- Chernoff, Fred. 2007. *Theory and Metatheory in International Relations: Concepts and Contending Accounts*, New York: Palgrave Macmillan.
- Cox, Robert. 1981. Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory, *Millennium: Journal of International Studies*, Vol. 10.
- Doyle, M. 1983. Kant, Liberal Legacies and Foreign Affairs. *Philosophy and Public Affairs*. Vol. 12.
- Gilpin, Robert. 1987. *The Political Economy of International Relations*.



- Princeton, New Jersey: Princeton University Press.
- Hollis, Martin and Smith, Steve. 1990. **Explaining and Understanding International Relations**, Oxford: Clarendon Press.
- James Der Derian and Michael Shapiro (eds). 1989. **International/ Intertextual Relations: Postmodern Readings in World Politics**. Massachusetts: Lexington Books.
- Jervis, Robert. 1976. **Perception and Misperception in International Politics**, Princeton: Princeton University Press.
- Keohane, Robert O. 1984. **After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy**, Princeton, New Jersey: Princeton University Press.
- Keohane, Robert O. with Joseph S. Nye. 1977. Power and Interdependence, **World Politics in Transition** Boston Little, Brown.
- Krasner, Stephen. 1982. Regimes and the Limits of Realism: Regimes as Autonomous Variables, **International Organization**, 36(2), 497-510.
- Lapid, Yosef. 1989. The Third Debate: On the Prospects of International Theory in a Post-Positivist Era, **International Studies Quarterly**, 33 (2): 235-254.
- Martin Wight and Herbert Butterfield (eds). 1966. **Diplomatic Investigations: Essays in the Theory of International Politics**. London: Allen & Unwind.
- Martin Wight, (edited by G. Wight and B. Porter). 1991. **International Theory: The Three Traditions**, Leicester University Press, Royal Institute of International Affairs.
- Mearsheimer, John J. 2001. **The Tragedy of Great Power Politics**. New York: Norton.
- Morgenthau, Hans. 1948. **Politics among Nations: The Struggle for Power and Peace**. New York: Alfred Knopf.
- Morgenthau, Hans. 1951. **In Defense of the National Interest: A Critical Examination of American Foreign Policy**, New York: Alfred Knopf.
- Onuf, Nicholas. 1989. **World of Our Making: Rules and Rule in Social Theory and International Relations**, Columbia: University of South Carolina Press.
- ShakmanHurd, Elizabeth. 2008. **The Politics of Secularism in International Relations**, Princeton University Press.
- Snyder, Jack. July 2009. **Religion and International Relations Theory**,

Columbia University Press.

Walt, Stephen. M. Spring 1998. International Relations: One world, Many Theories, **Foreign Policy**, No. 110.

Walt, Stephen M. December 1997. "The Progressive Power of Realism," **American Political Science Review**. 91, 931-935.

Waltz, Kenneth. 1979. **Theory of International Politics**, Reading, Massachusetts: Addison-Wesley.

Wendt, Alexander. 1991. Bridging the Theory/Meta Theory Gap in International Relations, **Review of International Studies**, 17.

